مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال دوازدهم ، شماره ۳، بهار تابستان ۱۳۹۹، شمارهٔ پیاپی ۲۲

DOI: 10.22067/jlkd.2021.39567

دستور نقش و ارجاع و دستوری‌شدگی شواهدی از معین‌شدگی در فارسی

فرهاد معزی‌پور (دانشگاه صنعتی شاهرود، شاهرود، ایران) (نویسنده مسئول)

صص: ۱۸۸-۱۳۷

چکیده:

دستوری‌شدگی فرایندی است که منجر به شکل‌گیری واحدهای دستوری از منابع واژگانی می‌شود یا به‌موجب آن واحدهای دستوری در یک زبان، دستوری‌تر می‌شوند. یافتن مصادیق دستوری‌شده در زبان فارسی پیشتر موضوع پژوهش‌های زبان‌شناختی متعددی بوده است، اما آنچه که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد پاسخ به این پرسش است که چگونه می‌توان از قابلیت‌های دستور نقش و ارجاع[1] به عنوان یک چارچوب دستوری نقش‌گرا برای نمایش درجات متفاوت دستوری‌شدگی استفاده کرد؟ پژوهش حاضر، نظری است و نگارنده برای پاسخ به پرسش مذکور، چهار فعل معین در زبان فارسی شامل «باید»، «خواستن»، «داشتن» و «توانستن» را برمی‌گزیند تا با بررسی رفتارهای واژی- نحویشان که بازتاب درجات متفاوتی از معین‌شدگی[2] آنها برای نمایش نمود، وجهیت و زمان می‌باشد، قابلیت‌های نحویِ دستور نقش و ارجاع را در بازنمایی صوریِ دستوری‌شدگی به تصویر کشد. طبیعتاً چارچوب نظری اتخاذشده در این پژوهش دستور نقش و ارجاع است و هدف، آزمودن سازوکارهای نحوی در این انگارهٔ دستوری از جمله ساخت لایه‌ای بند[3] مشتمل بر فرافکنی سازه‌ای[4] و فرافکنی عملگر[5]، و روابط پیوند- شبکه[6] برای نمایش صوری دستوری‌شدگی می‌باشد.

1. Role and Reference Grammar
2. auxiliation
3. layered structure of the clause
4. constituent projection
5. operator projection
6. Juncture-nexus relations

تاریخ دریافت :۱۳۹۸/۰۶/۰۳ تاریخ پذیرش : ۱۳۹۹/۰۱/۰۷

پست الکترونیکی: 1. Fm59i@gmail.com

کلمات کلیدی: دستوری‌شدگی، دستور نقش و ارجاع، فعل معین، فارسی

۱. مقدمه

سخن در باب دستوری‌شدگی بسیار و مجال در این جستار بس اندک که بتوان به قلم‌فرسایی پرداخت. در تعریف دستوری‌شدگی، پژوهشگران از مفاهیم و رویکردهای گوناگونی بهره جسته‌اند به‌گونه‌ای که ارائۀ یک تعریف منسجم و یک‌دست از آن محال می‌نماید؛ با این وجود، در بررسی پیشینۀ پژوهشیِ این حوزه، عمدتاً با تعریفی روبه‌رو می‌شویم که می‌توان آن را پایۀ این پژوهش قرار داد: دستوری‌شدگی بخشی از مطالعۀ تغییرات زبان است که به چگونگی تغییر واحدهای واژگانی برای ایفای نقش‌های دستوری یا بروز نقش(های) دستوری جدید توسط واحدهای دستوری در یک زبان می‌پردازد (Hopper & Traugott, 2003: 2). در این پدیده، واحدهای واژگانی به تبع برخورداری از هویّت معنایی مستقل و استقلال نحوی منتج از آن، به تدریج و تحت‌تأثیر فرایندهایی چون رنگ‌باختگی معنایی[1] از میزان استقلال نحویشان کاسته می‌شود به‌گونه‌ای که در طول تحولات یک زبان، یک واحد واژگانی به یک وند دستوری تغییر ماهیت می‌دهد. از نمونه‌های دستوری‌شده در زبان فارسی می‌توان از پس‌اضافۀ واژه‌بستی «را»، پیشوندِ نمودنمای «می» و افعال معین نام برد.

همچنان که از عنوان این پژوهش برمی‌آید، هدف اصلی در این مقاله بررسیِ چگونگی رخداد فرایند دستوری‌شدگی در ارتباط با افعال معین فارسی نیست چراکه این موضوع پیشتر در مطالعات دیگری مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که به نمونه‌هایی از آن در بخش ۲ این مقاله خواهیم پرداخت. هدف اصلی در این پژوهش، محک زدن سازوکارهای نحویِ تعریف شده در دستور نقش و ارجاع (Van Valin & LaPolla, 1997; Van Valin, 2005) به عنوان یک انگارۀ دستوری نقش‌گرا در نمایشِ صوریِ دستوری‌شدگی است. در کتاب *دست‌نامۀ دستوری‌شدگی اکسفورد* (Narrog & Heine, 2011)، در بخش‌های جداگانه‌ای به چگونگی برخورد با فرایند دستوری‌شدگی در نظریه‌های مختلف دستوری چون دستور زایشی، دستور ساخت‌مند و دستور شناختی پرداخته شده است، اما هیچ مقاله‌ای را در این اثر نمی‌توان یافت که به چگونگی رویارویی انگاره‌های نقش‌گرا چون دستور نقش و

1. semantic bleaching

ارجاع با پدیدهٔ دستوری‌شدگی پرداخته باشد گرچه مطالعاتی در باب دستوری‌شدگی بر پایهٔ دستور نقش و ارجاع انجام گرفته است (ر.ک. Kailuweit et al. 2008).

آنچه که نگارنده را بر آن می‌دارد که دستور نقش و ارجاع را به عنوان چارچوب نظری خویش و نیز چارچوبی برای محکِ سازوکارهای نحوی آن به‌منظور نمایش صوری دستوری‌شدگی برگزیند، وجود ساخت لایه‌ای بند در حوزهٔ نحوِ این چارچوب نظری می‌باشد. معرفی ساخت لایه‌ای بند را عجالتاً به بخش ۳ موکول و در اینجا تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که نمایش صوری ساخت لایه‌ای بند در دستور نقش و ارجاع شامل فرافکنی سازه‌ای و فرافکنی عملگر می‌شود. این دو خود از جمله ابزارهایی نحوی موجود در انگارهٔ دستور نقش و ارجاع می باشند که به باور این نگارنده می‌توانند در نمایش صوری دستوری‌شدگی مؤثر واقع شوند. علاوه بر این ابزارهای نحوی، دستور نقش و ارجاع مجهز به یک نظریهٔ اتّصال بند[1] است که به‌وضوح می‌تواند میزان وابستگی نحوی میان سازه‌های زبانی را که از درجهٔ متفاوت دستوری‌شدگی آنها حکایت دارد، نمایان سازد. نگارنده به‌منظور نمایش این توانمندی‌ها در دستور نقش و ارجاع، چهار فعل معینِ «باید»، «خواستن»، «داشتن» و «توانستن» را برمی‌گزیند تا با به‌کارگیری ابزارهای نحوی فوق، جایگاه این عناصر و میزان مشارکت آنها در بازنمایی ساخت لایه‌ای بند فارسی را که بازتاب درجه‌های متفاوت معین‌شدگی آنها می‌باشد، تعیین کند.

۲. معین‌شدگی در فارسی: نگاهی به پیشینهٔ پژوهش

افعال معین فارسی همواره مورد توجه دستورنویسان سنتی و زبان‌شناسان بوده‌اند و از زوایای مختلف و در چاچوب نظریه‌های زبان‌شناختی گوناگون مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. طبیعتاً امکان پرداختن به تمامی این آثار که اختصاص حجم قابل‌توجهی از مقاله را می‌طلبد، میسّر نیست، لذا نگارنده اجباراً از این پیشینه عمدتاً مطالبی را برمی‌گزیند که مشخصاً روند دستوری‌شدگی افعال معین در زبان فارسی را دستور کار خود قرار داده‌اند، همان فرایندی که داوری و نغزگوی‌کهن (۱۳۹٦) از آن به پیروی از کوتوا (Kuteva, 2001) ذیل عنوان معین-شدگی نام می‌برند .داوری و نغزگوی‌کهن (Ibid) تنها اثر جامعی است که به بررسی روند معین‌شدگیِ افعال معین در زبان فارسی می‌پردازد. آنها با به‌کارگیری چارچوب هاینه (Heine,

1. clause linkage

1993) سعی در پرده‌برداری از طرح‌واره‌های رویدادی دارند که منشاء معین‌شدگی در این افعال واقع شده‌اند.

۲-۱ «بایستن: باید»

داوری (۱۳۹٤) به سیر تحول تاریخی «باید» از دورهٔ فارسی باستان تا دورهٔ فارسی معاصر می‌پردازد. ریشهٔ این فعل معینِ وجهی در دورهٔ باستان فعل واژگانیِ حرکتی ay- به معنی «رفتن» است. نخستین نشانه‌های وجهیت در این فعل در دورهٔ میانه رؤیت می‌شود جایی که فعل abāyēd برای بیان معانی انتزاعی و ذهنی‌شدهٔ «لازم بودن، مناسب بودن، اندازه بودن» به‌کار می‌رود. این امر منجر به تغییر در ساختار متمم می‌شود به‌گونه‌ای که متمم فعل حرکتی از هستارهای شیئی و مکانی به هستارهای کنشی تغییر می‌یابد؛ به عبارت دیگر، در دورهٔ میانه، مصدر که حاوی معنی کنش است در نقش متمم فعل abāyēd ظاهر می‌شود. این مشاهده حاکی از آن است که در این دوره، وجهیت اجبار، تنها کنش را دربرمی‌گیرد بی‌آنکه کنشگر خاصی را تحت‌تأثیر نیروی اجبار قرار دهد؛ این نوع از وجهیت در مقالهٔ داوری وجهیت کنش‌محور نام می‌گیرد که مقدمات پیدایش وجهیت کنشگرمحور را در دوره‌های مؤخّر زبان فارسی فراهم می‌آورد. به اعتقاد داوری، در دورهٔ میانه و تحت‌تأثیر معین‌شدگی، فعل abāyēd دو مسیر متفاوت را پیموده است. در مسیر نخست، متمم مصدری این فعل به متمم زمان‌دار تغییر یافته است. این تحول خود منجر به صیغگان صرفی ناقص در این فعل شده است به‌گونه‌ای که در فارسی امروز این فعل تنها به صورت سوم شخص ظاهر می‌شود[۱]، به عنوان مثال در جملهٔ *باید برم*- که مبیّن وجهیت کنشگرمحور است، یعنی تحقّق کنش معطوف به زمان آینده است و بر کنشگر جمله اعمال می‌شود. اما مسیر دوم تغییراتی را دربرمی‌گیرد که به موجب آن، مصدر کامل تحت‌تأثیر سایش آوایی جای خود را به مصدر مرخم می‌دهد؛ این رخداد همان وجهیت کنش‌محور است که نمونه‌های آن در فارسی معاصر را در جملاتی چون *باید رفت* می‌توان مشاهده کرد.

۱. محمودی‌بختیاری (۱۳۸۷) شواهدی از نظم و نثر فارسی کلاسیک به دست می‌دهد که در آنها «باید» چون «شاید» در صیغگان شمار و شخص صرف می‌شود. وی اظهار می‌کند که صورت‌های «بایم، باییم، بایید» احتمالاً صورت‌هایی باشند که در نتیجهٔ قیاس با صورت‌های صرف‌شدهٔ «شاید» شکل یافته‌اند.

۲-۲ «خواستن»

فعل «خواستن» در زبان فارسی یک فعل واژگانی متعدی است، علاوه‌براین، فعل «خواستن» می‌تواند در مقام یک فعل معین برای نمایش وجهیت اراده و نیز صرف آینده ترکیبی[1] ظاهر شود. داوری و نغزگوی‌کهن (۱۳۹۵) به چگونگی تکوین این فعل در نقش فعل معین می-پردازند. نخستین کاربردهای فعل «خواستن» در مقام یک فعل وجهی در دورهٔ میانه رؤیت می‌شود. در این دوره، فعل «خواستن» که از ریشهٔ xuaz* در فارسی باستان به معنی «طلب» و «میل» نشأت می‌گیرد، حامل معنی واژگانی بوده است. از دیگر معانی پربسامد این فعل در دورهٔ میانه «به‌حضور فراخواندن» است که بی‌شک در روند تکوین این فعل در مقام فعل وجهی تأثیرگذار بوده است. این معنی، "تصویری از مفهوم دستوری «تقاضا» و «امر» را به‌نمایش می‌گذارد" (ص. ٦٨). نویسندگان بر این باورند که فعل «خواستن» به دلیل برخورداری از معنی امر ابتدا برای نمایش وجهیت کنشگرمحور به‌کار گرفته شده و سپس در مسیر دستوری‌شدگی خود برای نمایش وجهیت گوینده‌محور- که بیان تمایل گوینده در تحقق یک رویداد است- به ایفای نقش پرداخته است. وجهیت‌نمایی در فعل «خواستن» پیامدهای نحوی‌ای برای این فعل در دورهٔ میانه به‌همراه داشته است به‌گونه‌ای که کاربرد این فعل چه در نقش وجهیت کنشگرمحور (در معنی امر یا تقاضا) و چه در نقش وجهیت گوینده‌محور (در معنی اراده و تمایل) منجر به پذیرش متمم‌های بندی از طرف این فعل شده است که به‌تدریج با افزایش نقش وجهیت‌نمایی آن در اوایل دورهٔ فارسی کلاسیک، این فعل متمم‌های مصدری را نیز به گزینه‌های خود افزوده است. بنابراین، در این دوره با دو ساخت مشخص روبه‌رو هستیم: ۱. ساختی که در آن فعل «خواستن»، متمم بندی زمان‌دار می‌پذیرد که این ساخت مشخصاً برای نمایش وجهیت اراده به‌کار گرفته شده و تا دورهٔ فارسی معاصر ادامه یافته است، ۲. ساختی که در آن فعل «خواستن»، متمم مصدری (چه مصدر کامل و چه مرخم) پذیرفته است که این ساخت در انتقال هم‌زمان معنی اراده و بازنمایی زمان آینده با ابهام روبه‌رو بوده است، گرچه در ادامهٔ مسیر دستوری‌شدگی و تحت‌تأثیر فرایند خاص‌شدگی[2] و به‌تبع آن، سایش آوایی (حذف نشانهٔ مصدری) برای نمایش زمان آینده در دورهٔ معاصر به‌کار گرفته شده

1. periphrastic future
2. specialization

است. از منظر تاریخی پیدایش آیندهٔ ترکیبی در زبان فارسی موضوع مطالعات دیگری نیز بوده است (سبزواری، ۱۳۸۳؛ Jahani, 2008؛ Lenepveu-Hotz, 2010).

گفتنی است که ترکیب «خواه + شناسهٔ تصریف + مصدر کامل/مصدر مرخم» در اوایل دورهٔ فارسی کلاسیک قابلیت ایفای نقش هم در مقام یک فعل وجهی (برای افادهٔ معنی اراده) و هم یک فعل برای ارجاع به زمان آیندهٔ نیّت-محور[1] را داشته است، اما همان‌گونه که جهانی (Jahani, 2008: 165) گزارش می‌دهد کاربرد این ترکیب در اواخر دورهٔ کلاسیک بیشتر به سمت آیندهٔ پیش‌بینی‌محور[2] معطوف شده است به‌گونه‌ای که در دورهٔ فارسی معاصر با تثبیت مصدر مرخم به عنوان متمم فعل «خواستن» در این ترکیب، آنچه که ما اکنون زمان آینده می‌خوانیم شکل می‌گیرد. مثال‌های (۳)-(۱) که از دورهٔ فارسی کلاسیک می‌باشند، به‌ترتیب نقش فعل «خواستن» را به‌عنوان فعل وجهیِ ارادی، فعل آیندهٔ نیت‌محور و پیش‌بینی‌محور به تصویر می‌کشند.[3]

(۱) خواهد که ادب آموزد به آسانی. (Lenepveu-Hotz, 2010: 89)

(۲) و این مهم که من پیش می‌گیرم لشکرها را با خویشتن نخواهم بردن جزء اندکی بنه و تجملات پادشاهی برنخواهم داشت. (Jahani, 2008: 163)

(۳) دانست که تخت مُلک پس از پدر او را نخواهد بود. (Jahani, 2008: 163)

۲-۳ «داشتن»

فعل «داشتن» در فارسی محاوره‌ای امروز برای نمایش نمود مستمر استفاده می‌شود. بنابر مطالعهٔ داوری و نغزگوی‌کهن (Davari & Naghzguy-Kohan, 2017)، فعل «داشتن» در دورهٔ باستان معنی مالکیت نداشته است، اما سیر تحولات واژگانی این فعل از دورهٔ باستان تا دورهٔ معاصر به‌گونه‌ای بوده است که بافت لازم را برای معین‌شدگی این فعل و نمایش نمود مستمر در زبان فارسی فراهم ساخته است. بیان مالکیت توسط این فعل نخست در دورهٔ میانه رؤیت می‌شود که البته زیربنای معنایی آن را در دورهٔ باستان و در افعالی که نمایانگر

1. intention-based future
2. prediction-based future

۳. غفارثمر و باتیا (Ghafar Samar & Bhatia, 2017) بر این باورند که فعل «خواستن» در ساخت آیندهٔ ترکیبی به دلیل بسامد وقوع کم و محدود بودن آن به فارسی نوشتاری، کمتر برای نمایش زمان آینده مورد استفاده قرار می‌گیرد، و در حقیقت، این ساخت «-mi-xah» است که از مقبولیت بیشتری برای نمایش زمان آینده در میان فارسی‌زبانان برخوردار است.

طرح‌واره‌های مکانی بوده‌اند، می‌توان یافت. علاوه‌برآن، فعـل «داشـتن» در دورهٔ باسـتان بـرای بیان معنی «در دست نگه داشتن» استفاده می‌شده است که در واقع افادهٔ همین معنی اسـت کـه بستر را برای بروز معنی مالکیت در دورهٔ میانه، نو و معاصر فارسی مهیا کرده است چراکـه «در دست نگه داشتن»، طرحوارهٔ مالکیت موقت یعنی تصاحب فیزیکـی یـک شـیء ملمـوس را در ذهن برمی‌انگیزاند. در گام بعدیِ دستوری‌شدگی، با کاهش معنایی در طرح‌وارهٔ مالکیت موقـت مواجه می‌شویم به‌شکلی که در این طرح‌واره، تصاحب ملموس و عینـی بـه تصـاحب انتزاعـیِ یک فعالیت تغییر می‌یابد؛ این تغییر معنایی در طرح‌وارهٔ مالکیت ملموسِ موقت منجر به پیداش نمود مستمر در زبان فارسی می‌شود. به اعتقاد نگارندگان، بازنمایی مفهوم استمرار توسط فعـل «داشتن» تنها از طریق وجود روابط استعاری چون طرح‌وارهٔ مالکیت امکـان‌پـذیر نشـده اسـت. اساس این تغییر را می‌توان در بافتی نحـوی یافـت کـه در آن یـک جملـهٔ مرکـبِ حـاوی بنـد موصولی، زمینهٔ لازم را برای وقوع این تغییر فراهم می‌آورد (مثال ٤). در این بافت، دو بنـد کـه هستهٔ یکی را فعل «داشتن» تشکیل می‌دهد و هستهٔ دیگری را یک فعل حرکتـی، در مجـاورت یکدیگر قرار می‌گیرند به‌گونه‌ای که این هم‌نشینی به بازتحلیل فعل ملکی «داشتن» برای نمایش نمود مستمر منجر می‌شود.

(٤) الف. [پرده‌ای [که داشتند] باز می‌کردنـد.] (Davari & Naghzguy-Kohan, 2017: 177)

ب. [پرده‌ای [که داشتند باز می‌کردند]]

استاجی با استناد به شواهدی از دورهٔ باستان نشان می‌دهـد کـه فعـل واژگـانی «داشـتن» از ریشهٔ dar* به معنی «در دست داشتن، نگه داشتن، تصرف کردن» گرفته شده اسـت کـه معنـی ضمنی تملک در آنها مستتر است. وی مثال (5) از فارسی باستان را به دست می‌دهد کـه در آن به‌وضوح می‌توان کاهش معنایی این فعل را از «در دست داشتن» به مالکیتِ در نتیجـهٔ تصـرف مشاهده کرد. در دورهٔ میانه این فعل مشخصاً به‌عنوان فعل واژگانی متعدی به‌کار می‌رفته اسـت (مثال 6). در این دوره، با از بین رفتن حالات صرفی دورهٔ باستان از جمله حالت اضافی، فعـل «داشتن» در قالب ساخت ملکی اسنادی[1] (استفاده از فعل ربطی «بودن» و پس‌اضافهٔ «را») برای بیان مالکیت به‌کار می‌رفته است (مثال 7). اما در فارسی امروز، ساخت ملکی اسنادی گرچه در

1. predicative possession

فارسی کلاسیک همچنان متداول بوده است، از بین رفته و خود را به سمت یک فعل معین برای نمایش نمود مستمر نزدیک کرده است. از مراحل میانی چگونگی تبدیل فعل واژگانی «داشتن» به فعل معین شواهدی در دست نیست، اما استاجی (Ibid) به نقل از خانلری (١٤٤ : ۱۳۷۷) بیان می‌کند که ترکیبات فعلی‌ای چون «محروم داشتن، اختلاط داشتن» دربرابر «محروم کردن، اختلاط کردن» پتانسیل این فعل را برای انتقال مفهوم تداوم و استمرار نشان می‌دهند، چنانچه در دورۀ فارسی میانه ترکیباتی چون «گرامی داشتن، آراسته داشتن» نیز مستعمل بوده است که در آنها فعل «داشتن» به‌همراه اسم یا صفت، فعل مرکب می‌ساخته است (مثال 8).[۱] در همین راستا، نعمت‌اللهی (Nematollahi, 2014: 112) ترکیباتی چون «برداشتن» را که در آن هم مفهوم استمرار و هم آیندۀ قریب‌الوقوع مستتر است، منشأ فعل معینِ «داشتن» برای نمایش نمود مستمر می‌داند.

(5) imā dahyāva tya adam adaršiy.

این کشورهایی است که من به تصرف خود درآوردم. (استاجی، ۹ :۱۳۸۵)

(6) karm xvtāy haftān buxt 7 (haft) pus dāšt.

کرم خدای هفتان بخت هفت پسر داشت. (استاجی، ۱۰ :۱۳۸۵)

(7) ud ōy wīrāz rāy haft xwāh būd.

و آن ویراز را هفت خواهر بود. (استاجی، ۱۱ :۱۳۸۵)

(8) u-š artaxšēr pat frazandīh patigrift u garamīk dāšt.

و اردشیر به فرزندی پذیرفت و گرامی داشت. (استاجی، ۱۰ :۱۳۸۵)

۲-٤ «توانستن»

داوری و نغزگوی‌کهن (۱۳۹٦) تنها اثری است که به بررسی معین‌شدگی فعل «توانستن» پرداخته است گرچه پژوهش‌های دیگری را می‌توان یافت که عمدتاً معانی وجهی این فعل را بررسی کرده‌اند (اخلاقی، ۱۳۸٦). لنپوو-هتس (Lenepveu-Hotz, 2010) نیز به نمونه‌هایی از فارسی کلاسیک اشاره می‌کند که در آنها فعل «توانستن» برای بازنمایی وجهیت پویا (در معنی توانمندی) و وجهیت معرفتی به‌کار رفته است.

---

۱. سبزواری (۷۸-۷۷ :۱۳۸۳) مثالی از زبان پهلوی ارائه می‌دهد که در آن ترکیب spōxtag dārēd نمونه‌ای از کابرد فعل «داشتن» به‌عنوان فعل معین در مفهوم استمرار و تداوم را به نمایش می‌گذارد. معنی این ترکیب «دارد دور می‌کند» گزارش شده است.

داوری و نغزگوی‌کهن (Ibid) نشان می‌دهند که در فارسی باستان، «توانستن» که از ریشهٔ tav* می‌باشد، برای بیان توانایی فیزیکی فاعل در انجام یک عمل به‌کار می‌رفته است. در فارسی میانه، این فعل با حفظ معنی اولیه خود یعنی «قدرت فیزیکی» و «نیرومند بودن» نیز بر مفهوم امکانِ برآمده از شرایط بیرونی و نه از قوای جسمانی دلالت داشته است (مثال 9). به‌عبارتی دیگر، ''امکان فیزیکی، عینی و وابسته به توان فیزیکی فاعل به امکانی انتزاعی برای فاعل، بدون درنظر گرفتن قدرت بدنی، برای حضور یک رخداد در دنیای بیرون تغییر ماهیت می‌دهد" (ص. ۲۸۵). فعل «توانستن» در این نقش، یک فعل معین برای نمایش امکان پویا/ریشه‌ای می‌باشد. از جمله تغییرات دیگری که در فعل «توانستن» در نتیجهٔ معین‌شدگی آن رخ می‌دهد، بیان امکان برداشتی است که "مجموعهٔ جهان‌های قابل‌دسترس را با توجه به شواهد موجود و براساس دانش، نظر، شناخت و قضاوت گوینده تعیین می‌کند" (ص. ۲۸۷). این کارکرد به‌ادعای داوری و نغزگوی‌کهن از ویژگی‌های فعل «توانستن» در دورهٔ فارسی معاصر است درحالی که لنپوو–هتس (Lenepveu-Hotz, 2010) شواهدی از دورهٔ فارسی کلاسیک را ارائه می‌دهد که در آنها این فعل برای بیان وجهیت امکان برداشتی به‌کار رفته است (مثال ۱۰).

(9) kas taw nē tuwān griftan.

تو را کس نتوان گرفتن. (داوری و نغزگوی کهن، ۲۸۵ :۱۳۹۶)

(۱۰) پس تواند بود که اِدریس عربی بوَد. (Lenepveu-Hotz, 2010: 88)

داوری و نغزگوی‌کهن تغییر معنایی فعل «توانستن» را از «قدرت فیزیکی» به امکان ریشه‌ای (امکان انتزاعی فاعل برای انجام کنش: وجهیت کنشگرمحور) و سپس به امکان برداشتی (فضای غیرواقعی در ذهن گوینده: وجهیت گوینده‌محور) شاهدی بر دستوری‌شدگی آن می‌دانند. با استناد به مباحث فوق می‌توان گفت که اظهارنظر اخلاقی (۱۲۸ :۱۳۸٦) مبنی بر عدم گذار فعل «توانستن» از مرحلهٔ واژگانی به فعل وجهی ناصحیح می‌باشد گرچه وی مطابق با نمودار (۱۱)، فعل «توانستن» را در مسیر دستوری‌شدگی به فعل وجهی قرار داده و کمترین درجهٔ دستوری‌شدگی را در مقایسه با افعال «شدن» و «بایستن» به آن اختصاص می‌دهد. همایون‌فر (۱۳۹۲) نیز با به‌کارگیری مؤلفه‌های دستوری‌شدگی لِمان (Lehmann, 2002) نشان می‌دهد که فعل «توانستن» به‌سبب نمایش کمترین درجهٔ دستوری‌شدگی در پایین‌ترین و

فعل «شاید» به‌سبب نمایش بیشترین درجهٔ دستوری‌شدگی در بالاترین نقطهٔ نمودار منـدرج در (۱۱) قرار می‌گیرند.

توانستن شدن بایستن

(۱۱) فعل واژگانی ← فعل وجهی (اخلاقی، ۱۲۸ :۱۳۸٦)

۳-۰ چارچوب نظری

دستور نقش و ارجـاع (Van Valin & LaPolla, 1997; Van Valin, 2005) از جملـه چارچوب‌های دستوری نقش‌گرا است که تعامل میان معنی/نقش و صورت را کانون تبیین‌هـای دستوری خود قرار می‌دهـد. بـرخلاف انگـاره‌هـای صـورت‌گـرا چـون دسـتور زایشـی، نحـو خودمختار در این چارچوب نظری جایگاهی ندارد و تنها زائیـدهٔ معنـی و نقـش سـاخت‌هـای دستوری می‌باشد. دستور نقش و ارجاع بر کفایت رده‌شناختی تأکید می‌ورزد؛ به‌عبـارتی دیگـر، اصول ارائه‌شده در این انگارهٔ دستوری قابلیت توصیف و تبیین زبان‌های مختلـف را داراسـت. دو حوزهٔ اصلی در این چارچوب، حوزه‌های نحو و معنی‌شناسی می‌باشند که در رویارویی این دو حوزه، جنبه‌های کاربردشناختی چون ساخت اطلاع نیز مورد توجه قـرار مـی‌گیـرد. روابـط دستوری در این چـارچوب اهمیـت ویـژه‌ای دارد و بـه‌کـارگیری مفـاهیم معناشـناختی ماننـد فرانقش‌های معنایی[1] منجر به تعریف مفهوم موضوع نحوی ترجیحی[2] می‌شود که در زبـان‌هـای مفعولی چون فارسی همان اصطلاح سنتی فاعل می‌باشد. گفتنی اسـت کـه در دسـتور نقـش و ارجاع، لایه‌های انتزاعی نحوی وجود ندارند، ازاین‌روست که مفاهیمی چون حرکـت و رد کـه از مفاهیم دستور زایشی می‌باشند، در تبیین‌های دستوری کـاربرد ندارنـد. همـان‌طـوری کـه در مقدمه مقاله اشاره شد، در بررسی معین‌شدگی افعال موردنظر در این پژوهش، تنها به معیارهای واژی-نحوی آنها می‌پردازیم که لازمهٔ آن به‌کارگیری ابزارهای نحوی در دستور نقش و ارجـاع می باشد. این ابزارهای نحوی شامل ساخت لایه‌ای بند مشتمل بر فرافکنـی سـازه‌ای، فرافکنـی عملگر و روابط شبکه-پیوند می باشند که در زیربخش‌های ذیل معرفی می‌شوند.

1. semantic macroroles
2. privileged syntactic argument

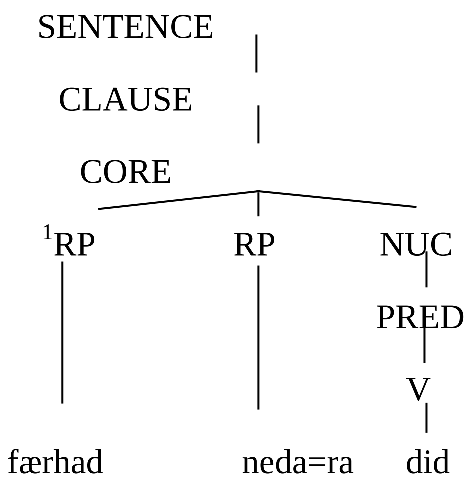
۳-۱ ساخت لایه‌ای بند

بازنمایی نحوی یک جمله در دستور نقش و ارجاع مستلزم رسم یک نمودار درختی می‌باشد که شالودهٔ آن روابط سلسله‌مراتبی میان محمول و موضوع‌ها و غیرموضوع‌ها می‌باشد. این بازنمایی نحوی ساخت لایه‌ای بند نام دارد و متشکل است از هسته[1]، مرکز[2] و بند. این عناصر در ساخت لایه‌ای بند برپایهٔ مفاهیم معناشناختی تعریف می‌شوند؛ هسته همان محمول است که در کنار موضوع‌های خود، مرکز را می‌سازد. مجموع محمول، موضوع‌ها و عناصر غیرموضوعی چون افزوده‌های زمانی و مکانی بند را می‌سازند. ساخت لایه‌ای بند از یک طرف نمایشگر مقوله‌های ارجاعی مانند فعل (محمول) و اسم (موضوع) می‌باشد که از آن ذیل عنوان فرافکنی سازه‌ای نام می‌برند و از طرف دیگر، نمایشگر مقوله‌های نقشی/عملگرها چون زمان، نمود، وجهیت و غیره می‌باشد که در فرافکنی دیگری تحت عنوان فرافکنی عملگر بازنمایی می‌شوند. شکل ۱ ساخت لایه‌ای بند را در یک جملهٔ ساده فارسی *چون فرهاد ندا را دید* نشان می‌دهد.

همانطور که اشاره شد، مقوله‌های نقشی در ساخت لایه‌ای بند در فرافکنی عملگر بازنمایی می‌شوند. در فرافکنی عملگر، مقوله‌های نقشی می‌توانند لایه‌ای مختلفی از بند را تحت سیطرهٔ خود داشته باشند. عملگرها بسته به سیطرهٔ عملکرد خود به سه دستهٔ هسته‌ای، مرکزی و بندی تقسیم می‌شوند. عملگرهای هسته‌ای، بر هستهٔ بند سیطره دارند و عمل، رویداد یا حالتی را که توسط هسته بیان می‌شود، توصیف می‌کنند بدون آنکه موضوع‌ها را تحت‌تأثیر خود قرار دهند (Van Valin, 2005: 9). عملگرهای مرکزی شامل نمود، منفی‌سازها و جهت‌نماها[3] می‌باشند. وجهیت ریشه‌ای، کمیت‌نمایی رویداد[4]، منفی‌سازها و جهت‌نماها در طبقهٔ عملگرهای مرکزی قرار می‌گیرند. نشانه‌های نفی و جهت‌نماها می‌توانند هر دو لایهٔ هسته و مرکز را با توجه به معنی‌شناسی جمله در سیطرهٔ خود داشته باشند. عملگرهای بندی شامل وضعیت[5]، زمان، گواه‌نمایی و نیروی منظوری می‌شوند. وضعیت خود مشتمل است بر وجهیت برداشتی و منفی‌سازی بیرونی که از طریق آن تمام یک گزاره منفی می‌شود. بنابراین منفی‌سازها نه‌تنها به‌عنوان یک عملگر جهان‌شمول قلمداد می‌شوند، بلکه این قابلیت را دارند که هر سه لایه از ساخت

1. nucleus (NUC)
2. core
3. directionals
4. event quantification
5. status (STA)

بند را تحت سیطرهٔ خود قرار دهند. عملگرهای هسته‌ای، مرکزی و بندی در (۱۲) منظور شده‌اند.



شکل ۱- فرافکنی سازه‌ای در ساخت لایه‌ای بند فارسی

(۱۲) عملگرها در دستور نقش و ارجاع: (Van Valin, 2005: 9)

عملگرهای هسته‌ای:

نمود

منفی‌سازی

جهت‌نماها (مواردی که جهت یک کنش یا رویداد را بدون ارجاع به موضوع‌ها توصیف می‌کنند.)

عملگرهای مرکزی:

جهت‌نماها (مواردی که مسیر یا حرکت یکی از موضوع‌ها را به‌سمت یک موضوع دیگر یا گوینده توصیف می‌کنند.)

وجهیت ریشه‌ای (افعال وجهی در معنی توانمندی، اجازه و الزام)

منفی‌سازی درونی (منفی‌سازی با سیطرهٔ محدود)

عملگرهای بندی:

---

1. reference phrase

وضعیت (منفی‌سازی بیرونی، وجهیت برداشتی)

زمان

گواه‌نماها

نیروی منظوری

برای سهولت در انتقال مطالب آتی، فرافکنی ساخت سازه‌ای در جملهٔ *فرهاد ندا را ندیده بود* را در شکل ۲ ترسیم می‌کنیم. همان‌گونه که دیده می‌شود، پسوند «e» در کنار فعل معین «بودن» به‌عنوان نشانه‌های نمود کامل، هستهٔ بند را توصیف می‌کنند. فعل «بودن» که تصریف زمان گذشته را در خود دارد، به‌تنهایی به‌عنوان یک عملگر بندی ظاهر می‌شود. ازآنجایی که بافت مشخصی برای تعیین سیطرهٔ نشانهٔ منفی‌ساز «ne» نداریم، آن را به صورت پیش‌فرض، یک عملگر بندی درنظر می‌گیریم، یعنی کل گزارهٔ بیان‌شده در نتیجهٔ عملکرد این پیشوند منفی می‌شود. گفتنی است که فعل «بودن» به این دلیل که هم در تشکیل هستهٔ بند شرکت داشته و هم در نمایش نمود و زمان دخیل بوده، توأمان در فرافکنی سازه‌ای و فرافکنی عملگر بازنمایی می‌شود. نکتهٔ دیگری که باید به آن توجه کرد نمایش نیروی منظوری در زبان فارسی است. نیروی منظوری در جملهٔ موردنظر بیان یک گزارهٔ خبری است که نمی‌توان برای آن تظاهر نحوی یا ساخت‌واژی آشکار در فرافکنی عملگر پیدا کرد. در زبان فارسی به‌دلیل برخورداری از آرایش سازه‌ای آزاد نمی‌توان به‌منظور تعیین نیروی منظوری جمله به ترتیب فاعل و فعل استناد کرد، درحالی که همین ویژگی در زبان انگلیسی به‌دلیل نحو غیرمنعطف در مقایسه با زبان فارسی کارساز است (Van Valin & LaPolla, 1997: 42).

۳-۲ شبکه و پیوند در دستور نقش و ارجاع

جملات مرکب در دستور نقش و ارجاع از ترکیب واحدهای زبانی در سه سطح هسته‌ای، مرکزی و بندی شکل می‌گیرند. محل اتصال این واحدها در این انگاره پیوند نامیده می‌شود. از طرفی دیگر، روابط معنایی شکل‌گرفته میان واحدهای نحوی متصل‌شده در سه سطح هسته، مرکز و بند، شبکه نامیده می‌شود. شبکه‌های معنایی در جملات به سه دستهٔ هم‌پایگی[1]، وابستگی[2] و شبه‌وابستگی[3] تقسیم می‌شوند. هم‌پایگی آن شبکهٔ معنایی است که در آن دو واحد

1. coordination
2. subordination
3. cosubordination

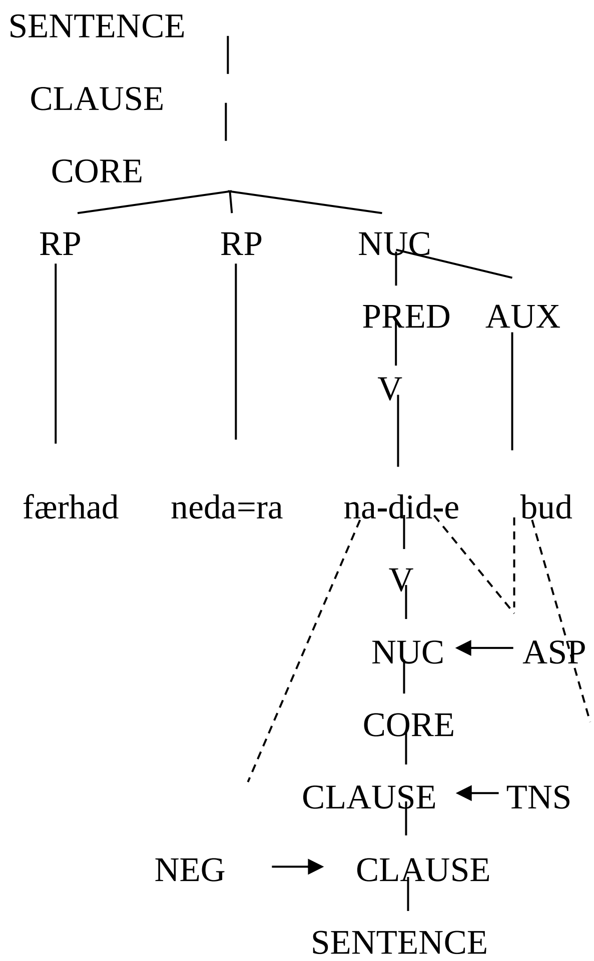
زبانی مستقل و غیردرونه[1] به یکدیگر متصل می‌شوند. در وابستگی، یک واحد زبانی در درون دیگری لانه‌گیری می‌کند، پس از منظر معنایی و نحوی مستقل نیست. در شبه‌وابستگی، یک واحد بر دیگری به‌لحاظ دستوری متکی است ولی از منظر معنایی مستقل می‌باشد، لذا درونه‌گیری مطرح نیست. در شبه‌وابستگی، دو واحد زبانی ملزم به تسهیم اجباری عملگرهای دستوری می‌باشند (Van Valin, 2005: 187). ترسیم بازنمایی نحوی شبکه‌های معنایی در سطوح لایه‌ای بند، حجم زیادی از مقاله را اشغال می‌کند، لذا به‌ناچار تنها به ترسیم دو نمونه از پیوندهای هسته‌ای و مرکزی در زبان انگلیسی می‌پردازیم.

در پیوند هسته‌ای، دو یا چند هسته برای تشکیل یک مرکز واحد با هم ترکیب می‌شوند. هیچ یک از هسته‌های ترکیب‌شده ساخت موضوعی مستقلی ندارند و همه در کنار هم برای تشکیل یک ساخت موضوعی واحد برای یک مرکز ترکیب می‌شوند. در شکل ۳ می‌توان دید که دو هستهٔ مستقل با هم یک محمول مرکب یعنی force open را تشکیل می‌دهند. این محمول با فرافکنی موضوع‌های John و door در ساخت لایه‌ای بند، یک مرکز مستقل و یگانه تشکیل می‌دهد. در این شکل، وجهیت می‌تواند به‌عنوان عملگر اجباریِ تسهیم‌شده قلمداد شود که اساس شکل‌گیری شبه‌وابستگی می‌باشد. فرضاً اگر جملهٔ John must force open the door را درنظر بگیریم، عملگر وجهی must بر هر دو هسته سیطره دارد.

در پیوند مرکزی، دو یا چند مرکز برای تشکیل یک بند واحد ترکیب می‌شوند. در این نوع از پیوند بر خلاف پیوند هسته‌ای، هر مرکز می‌تواند ساخت موضوعی مستقل خود را داشته باشد، اما یک موضوع معنایی تسهیم‌شده، شرط شکل‌گیری پیوند مرکزی می‌باشد. این موضوع معنایی تنها در ساخت منطقی[2] بازنمایی می‌شود و امکان نمایش آن در ساخت لایه‌ای بند هر دو مرکز وجود ندارد. ساخت‌کنترلی در زبان انگلیسی، نمونه‌ای از پیوند مرکزی است که در شکل ٤ دیده می‌شود. در این شکل، Bill موضوع معناییِ تسهیم‌شده میان دو مرکز است، گرچه تنها به‌عنوان موضوع نحوی در ساخت لایه‌ای اولین مرکز نمایش داده شده است. شبکهٔ معنایی در این مثال از نوع هم‌پایگی می‌باشد چراکه فعل must تنها بر محمول tell سیطره دارد و محمول wash را تحت سیطرهٔ خود قرار نمی‌دهد. لازم به تأکید است که شرط شبه‌وابستگی یعنی تسهیم اجباری عملگر باید در سطح یکسانی از پیوند محقق شود؛ به عنوان

1. non-embedded
2. logical structure

مثال، پیوند مرکزی تنها زمانی از نوع شبه‌وابستگی می‌باشد که بـا تسـهیم اجبـاری عملگرهـای مرکزی مواجه باشیم. عملگرهای بندی در پیوند مرکزی آزادانـه میـان مرکزهـا تسـهیم شـوند، مانند عملگرهای زمان و نیروی منظوری در مثال زیر که میان هر دو مرکز مشترک هستند.

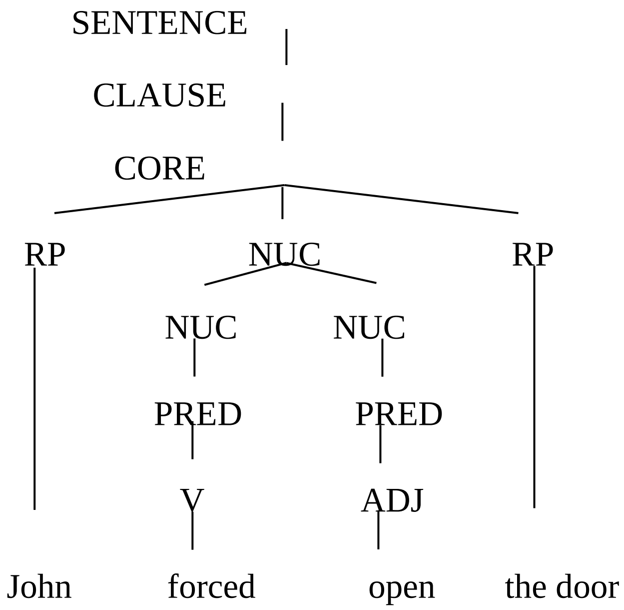


شکل ۲- فرافکنی سازه‌ای و عملگر در ساخت لایه‌ای بند فارسی

آنچه که روابط پیوند- شبکه را برای نمایش دستوری‌شدگی افعال معین فارسی کارآمد می-سازد، سلسله‌مراتب روابط میان‌بندی[1] است که میزان انسجام و پیوستگی میان واحدهایی را کـه

1. interclausal relations hierarchy

به هم می‌پیوندند نمایش می‌دهد. این سلسله‌مراتب در شکل ۵ نمایش داده می‌شود. هرچه میزان انسجام معنایی میان واحدهای پیوندی بیشتر باشد، طبیعتاً میزان وابستگی نحوی میان آنها افزایش می‌یابد و نوع رابطۀ پیوند- شبکه از مقوله‌های فوقانی این سلسه‌مراتب انتخاب می‌شود و بالعکس. به‌عبارتی دیگر، میزان وابستگی نحوی بیشتر میان واحدهای پیوندی، از منظر معناشناختی، با تک‌گزاره‌ای بودن و تک‌رویدادی بودن آنها واحدها ارتباط مستقیم می‌یابد.



شکل ۳- شبه‌وابستگی هسته‌ای در انگلیسی (Van Valin & LaPolla, 1997: 443)

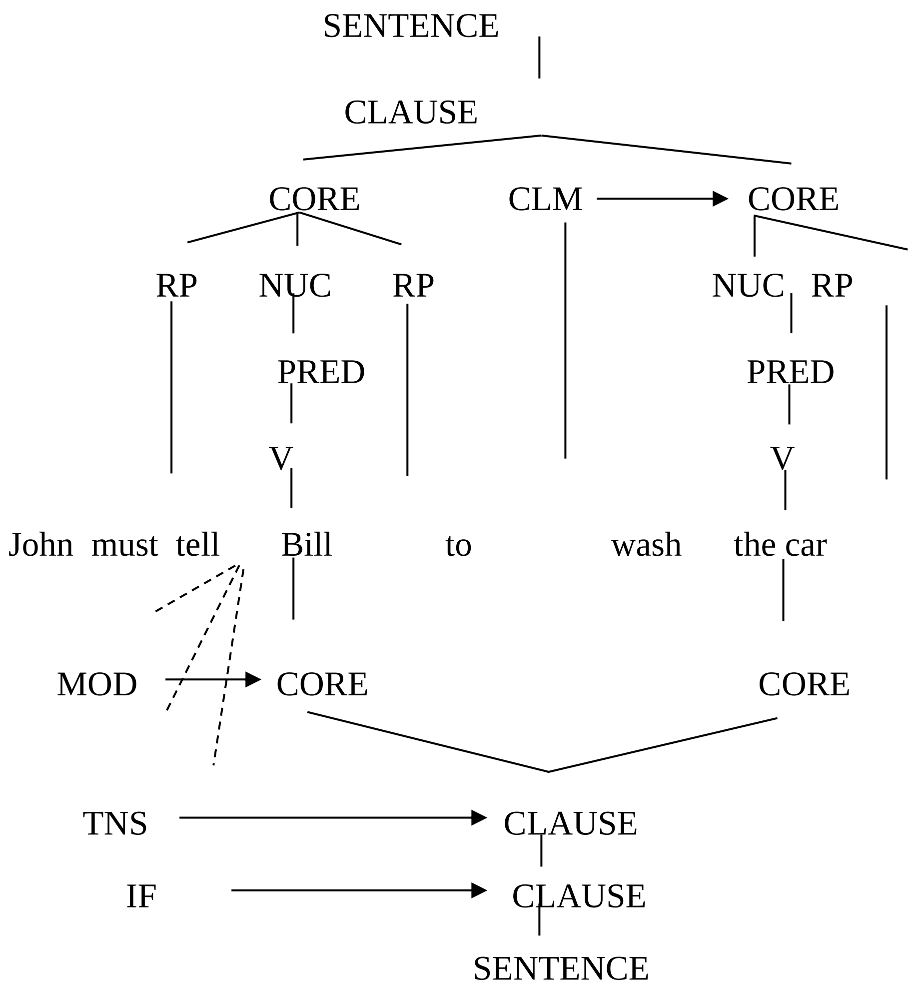
٤-۰ تحلیل داده‌ها

٤-۱ رده‌شناسی ساخت‌های معین در فارسی

پیش از پرداختن به تحلیل ساخت‌های معین، ابتدا لازم است نگاهی به رده‌شناسی ساخت‌های معین در زبان فارسی که توسط افعال نامبرده شکل می‌گیرند، بپردازیم. اندرسون (Anderson, 2006) براساس اینکه میزبان مشخصه‌های تصریفی در ساخت‌های معین، فعل اصلی، فعل معین یا هردو باشد، آنها را به سه دسته تقسیم می‌کند. در دستۀ نخست که ساخت‌های معین-هسته[1] نام می‌گیرند، فعل اصلی به‌عنوان هستۀ واژگانی و فعل معین به‌عنوان هستۀ

1. aux-headed

تصریفی در نظر گرفته می‌شود. منظور از هستهٔ واژگانی، فعلی در ساخت معین است که محتوای معنایی کل ساخت را رقم می‌زند و منظور از هستهٔ تصریفی فعلی است که میزبان مشخصه‌های دستوری یا همان مشخصه‌های واژی- نحوی است. در دستهٔ دوم، ساخت‌هایی قرار می‌گیرند که در آنها، فعل اصلی هم‌زمان هستهٔ تصریفی و هستهٔ واژگانی را تشکیل می- دهد؛ این رده از ساخت‌های معین، ساخت‌های فعل واژگانی- هسته[1] نام می‌گیرند.



شکل ٤- هم‌پایگی مرکزی در انگلیسی (Van Valin & LaPolla, 1997: 459)

1. lex-headed

قوی‌ترین شبه‌وابستگی هسته‌ای
وابستگی هسته‌ای
هم‌پایگی هسته‌ای
شبه‌وابستگی مرکزی
وابستگی مرکزی
هم‌پایگی مرکزی
شبه‌وابستگی بندی
وابستگی بندی
هم‌پایگی بندی
وابستگی جمله‌ای
ضعیف‌ترین هم‌پایگی جمله‌ای

شکل ۵- سلسله‌مراتب میان‌بندی نحوی (Van Valin, 2005: 208)

دستهٔ سوم ساخت‌هایی را شامل می‌شوند که در آنها، فعل اصلی هستهٔ واژگانی می‌باشد و مشخصه‌های دستوری یا به شکل یکسان یا به صورت انشقاقی میان فعل اصلی و معین نشانه‌گذاری می‌شوند؛ این رده، در صورت یکسان بودن مشخصه‌های تصریفی، ساخت‌های دوگانه[1] و در صورت متغیر بودن این مشخصه‌ها انشقاقی[2] نام می‌گیرند. البته شقّ دیگری را نیز می‌توان به این رده‌شناسی افزود و آن حالتی است که فعل اصلی و معین علاوه بر اشتراک اجباری برخی از مشخصه‌های دستوری، در برخی دیگر از این مشخصه‌ها تفاوت دارند؛ الگویی که از آن ذیل عنوان انشقاقی- دوگانه نام برده می‌شود.

ساخت آیندهٔ ترکیبی در زبان فارسی (مثال ۱۳) نمونه‌ای از ردهٔ معین- هسته را نمایش می‌دهد. در این ساخت، فعل اصلی، هستهٔ واژگانی است و تعیین معنی کل ساخت معین را بر عهده دارد، درصورتی که فعل «خواستن» به‌دلیل میزبانی مشخصه‌های تصریفی ساختِ معینِ

1. doubled
2. split

شکل‌گرفته از جمله ستاک حال «خواه» برای ارجاع به زمان آینده و نیز وندهای مطابقـهٔ فـاعلی به‌عنوان هستهٔ تصریفی در نظر گرفته می‌شـود. داده‌هـای اندرسـون (Anderson, Ibid) نشـان می‌دهد که در ساخت‌های معینی که از نوع معین- هسته می‌باشند، بیشترین الگوی مشاهده‌شده الگویی است که در آن هستهٔ واژگانی به صورت مصدری ظاهر می شود (ص. ٤۲). ایـن الگـو در زبان فارسی نیز دیده می‌شود البته به‌شکلی که فعل «خواستن» در مسیر معـین‌شـدگی خـود نشانهٔ مصدری خود را از دست داده و به مصدر مرخم یا ستاک عریان[1] تبدیل شده است.

(۱۳) جوانان روزی را **خواهند دید** که کشور فلسطین به ملت آن بازگردد. (ایـران آنلایـن، ۱۳۹۸/۰۳/۱٦)

ساخت‌های معینی که فعل «باید» در شکل‌گیری آنها شرکت می‌کند، در ردهٔ فعل واژگـانی- هسته قرار می‌گیرند. در این ساخت‌ها، فعل اصلی هم‌زمان به‌عنوان هستهٔ واژگـانی و تصـریفی ظاهر می‌شود. مشخصه‌های تصریفی در فعل واژگانی متناسب با ساختار واژی- نحـوی جملـه تغییر می‌کند، اما ساخت‌واژهٔ فعل «باید» که از نگاه درزمانی تصریف زمـان، شـخص و عـدد را هنوز در خود حفظ کرده است، به‌صورت ثابت و پیش‌فرض ظاهر می‌شود که از درجـهٔ بـالای معین‌شدگی این فعل حکایت دارد. اندرسون عنوان می‌کند که شایع‌تـرین نـوع از سـاخت‌هـای معین که از ردهٔ فعل واژگانی- هسته تبعیت می‌کنند، ساخت‌هایی هستند که در آنها فعل معـین در صورت حضور در بافت‌های تصریفی متفاوت، بـدون تغییـر بـاقی مـی‌مانـد (Anderson, Ibid: 118). گفتنی است که درکنار صورت‌های تصریفی دیگر چون «می‌بایـد، بایسـت، مـی-بایست، بایستی، می‌بایستی» این فعل «باید» است که پربسامدترین شکل تصریفی از ایـن طبقـه می‌باشد. باید به این نکته توجه کرد که در صـورت امکـان حضـور هـر یـک از صـورت‌هـای تصریفی بالا، در صورت تصریف کل ساخت معین، فعل معین همچنان بدون تغییر بـاقی مـی-ماند. به مثال‌های (١٤) توجه کنید. در هر یک از جملات زیر، هستهٔ واژگانی، ساخت تصـریفی متفاوتی دارد درحالی که فعل معـین «بایـد» در تمـامی ایـن صـیغه‌هـا یکسـان حاضـر شـده و جایگزینی آن با هر یک از اشکال تصریفی دیگر از مصدر «بایستن» تغییری در سـاخت‌واژهٔ آن ایجاد نمی‌کند.

(١٤) الف. **باید ببینم** پرسپولیس من را می‌خواهد یا نه. (نَود، ۱۳۹٤/۰۲/۱۱)

---

1. bare/zero stem

ب. کی رُش و بیرانوند **باید اخطار می‌گرفتند**. (تی‌نیوز، ۱۳۹۸/۰۲/۰٦)

پ. رئیس سابق کمیته پزشکی فدراسیون فوتبال اعتقاد دارد با توجه به اینکه تست دوپینگ حدود ۵ ماه پیش از هافبک تیم ملی عراق گرفته شده **باید** تا به امروز رای قطعی در مورد او **صادر شده باشد**. (تابناک، ۱۳۹۳/۱۱/۰٤)

ت. باید اول امضاشُ می‌گرفته (است)، بعدش بسته‌رُ تحویل می‌داده (است).

از جمله ویژگی‌های بینازبانی دیگری که در ردۀ فعل واژگانی- هسته دیده می‌شود، حضور یک نشانۀ وابستگی برروی هستۀ واژگانی است (Anderson, Ibid: 117) که در زبان فارسی نیز به چشم می‌خورد. می‌دانیم که هستۀ واژگانی در ساخت‌های شکل‌گرفته توسط «باید»، در دوره‌های پیشین فارسی (ر.ک. بخش ۲)، در مقام متمم این فعل به ایفای نقش می‌پرداخته است. گرچه در فارسی امروز، فعل واژگانی هم‌زمان، نقش هستۀ واژگانی و تصریفی را در نتیجۀ رنگ‌باختگی معنایی و معین‌شدگی فعل «باید» در گذار از دورۀ میانه به دورۀ معاصر از کسب کرده است، اما همچنان نشانه‌هایی از وابستگی نحویِ فعل واژگانی به فعل معین «باید» وجود دارد. به‌عنوان مثال در جملات (۱٤الف) و (ب)، نشانه‌های وجه التزامی «ب» و نمود ناقص «می» هر دو بر این وابستگی نحوی دلالت دارند که بی‌شک منشاء آن را در معناشناسی فعل «باید» یعنی دلالت بر وجهیت پویا در (الف) و وجهیت برداشتی در (ب) می‌توان یافت. حذف هر یک از این نشانه‌های نامبرده به نادستوری شدن جمله می‌انجامد.

ساخت ترکیبی نمود مستمر در زبان فارسی، نمونۀ بارزی از ردۀ انشقاقی- دوگانه می‌باشند. در این ساخت، فعل اصلی، هستۀ واژگانی است و همۀ مشخصه‌های تصریفی شامل زمان، شخص و شمار به‌جز نشانۀ نمود ناقص یعنی «می» به شکلی یکسان میان هر دو سازه اجباراً نشانه‌گذاری می‌شود. از این‌رو، در این ساخت، فعل اصلی و فعل «داشتن» به‌عنوان هستۀ تصریف در نظر گرفته می‌شوند. نشانۀ «می» به‌دلیل اینکه با نمود واژگانی در فعل «داشتن» به‌عنوان یک فعل ایستا سنخیت ندارد، تنها برروی هستۀ واژگانی قرار می‌گیرد. ساخت مستمر در زبان فارسی در هر دو زمان حال و گذشته صرف می‌شود که نمونه‌های آن را می‌توان در (۱۵) دید.

(۱۵) الف. **داشتم** برگه های دانشجوهامُ **صحیح می‌کردم** ... یکی از برگه‌های خالی حواسمُ به خودش جلب کرد.

ب. قبلاً دانشگاه می‌رفتم و فعالیت اجتماعی داشتم و خیلی سرم گرم بود، الان **دارم زجر می‌کشم** از این‌همه بیکاری.

پ. این خانم **داشته (است)** از خیابون **رد می‌شده (است)**، که موتوری بهش زده.

فعل «توانستن» برخلاف سه فعل معین دیگر کمترین رنگ‌باختگی معنایی و کمترین میزان معین‌شدگی را نشان می‌دهد، همین امر باعث می‌شود که بتواند در بافت‌های واژی- نحوی متفاوتی ظاهر شود مانند مثال‌های (١٦). نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که در مثال-های (١٤)، فعل «باید» در شرایط تصریفی متفاوت همچنان بدون تغییر باقی می‌ماند درحالی که در مثال‌های (١٦)، فعل «توانستن» به‌همراه فعل اصلی شکل‌های تصریفی متفاوتی به خود می-گیرد.

(١٦) الف. **می‌تونید** بلیت‌تون رو اینترنتی هم **بخرید**.

ب. می‌تونستند یک زنگ بزنند.

پ. در این مسیر و به‌ویژه توسط دیکتاتوری کودتای نظامی، پ.ک.ک. **توانست** سازمان‌های کُردی (رقیب) را **از بین ببرد**. (مشرق‌نیوز، ۱۳۹٦/۰۱/۱۵)

ت. اگر **بتوانید** با زبان دل و فطرت سخن **بگویید**، همه اقشار را روشن می‌کنید. (خبرگزاری صدا و سیما، ۱۳۹٦/۱۲/۱۵)

ث. اگه **می‌تونستید** تو این چهار پنج تا بازی که ما نتیجه نگرفتیم بازی هاتونُ **می-بردید**، می‌رفتید صدر.

در مثال‌های (الف- پ)، برخی از مشخصه‌های دستوری به شکل یکسانی میان فعل «توانستن» و فعل اصلی نشانه‌گذاری می‌شود؛ به‌عنوان مثال، مشخصه‌های دستوری مشترک در این سه مثال، شخص و عدد است، البته در مثال (الف)، مشخصهٔ زمان نیز اجباراً میان دو فعل نشانه‌گذاری می‌شود. در این مثال‌ها، مشخصه‌های دستوری‌ای دیده می‌شوند که از وجوه افتراق میان «توانستن» و فعل اصلی می‌باشند. اگر به نمونهٔ (پ) نگاه کنیم، می‌بینیم که تنها مشخصه‌های شخص و عدد یا همان وندهای مطابقه در میان دو فعل مشترک هستند درحالی که مشخصه‌های زمان و «ب»- که برروی فعل اصلی قرار گرفته است- از وجوه افتراق آنها محسوب می‌شوند. از طرفی دیگر، در مثال‌های (ت) و (ث) می‌بینیم که مشخصه‌های شخص، عدد، زمان، «ب» (در مثال ت) و «می» (در مثال ث) در میان هر دو فعل یکسان هستند.

بنابراین می‌توان گفت که مثال‌های (الف– پ)، در ردهٔ انشقاقی– دوگانه و مثال‌های (ت) و (ث) در ردهٔ دوگانه قرار می‌گیرند. رده‌شناسی افعال معین چهارگانه با توجه به دو پارامتر هستهٔ واژگانی و هستهٔ تصریفی در جدول ۱ ارائه می‌شود. طرح یک پرسش در اینجا ضروری است. با توجه به اینکه فعل وجهی «توانستن» تا حد زیادی معنی واژگانی خود را حفظ کرده است به‌گونه‌ای که اَشکال تصریفی گوناگونی به خود می‌گیرد، آیا اصولاً می‌توان جملات مذکور در (١٦) را نمونه‌ای از ساخت معین در زبان فارسی در نظر گرفت؟ پاسخ این پرسش را در زیربخش ۳–٤ خواهیم یافت.

جدول ۱– رده‌شناسی افعال معین چهارگانه برپایهٔ اندرسون (Anderson, 2006)

ساخت معین	هستهٔ واژگانی	هستهٔ تصریفی
باید / فعل اصلی	– / +	– / +
خواستن / فعل اصلی	– / +	+ / –
داشتن / فعل اصلی	– / +	+ / +
توانستن / فعل اصلی	؟[۱] / +	+ / +

به باور اندرسون (Anderson, 2006: 231-324) یکی از بافت‌های نحوی مناسبی که می‌تواند از منظر تاریخی، مقدمات پیدایش ساخت‌های معین را فراهم آورد، ساخت‌های متممی هستند. این ساخت‌های نحوی بنابر شواهد رده‌شناختی می‌توانند منجر به شکل‌گیری ساخت‌هایی معین از هر دو ردهٔ معین– هسته و فعل واژگانی– هسته شوند. در زبان فارسی، بر اساس شواهد تاریخی می‌توان گفت که منشاء شکل‌گیری ساخت آینده و وجهیِ «باید» ساخت‌های متممی می‌باشند. مثال‌های (۱۷) و (۱۸) به‌وضوح نشان می‌دهند که در دورهٔ فارسی کلاسیک، مصدر با معنی کنش در نقش متمم افعال «خواستن» و «بایستن» ظاهر می‌شده است. متمم مصدری در ادامه به‌صورت متمم زمان‌دار در مورد «بایستن» و مصدر مرخم در

۱. درج علامت سوال بیانگر این حقیقت است که گرچه فعل «توانستن»– همان‌گونه که در بخش ۲ اشاره شد– در مسیر معین‌شدگی قرار گرفته است، اما برخلاف سه فعل معین دیگر، این معین‌شدگی به درجه‌ای نرسیده است که بتوان آن را یک هستهٔ غیرواژگانی محسوب کرد.

مورد «خواستن» تغییر یافته است که نهایتاً به شکل‌گیری ساخت‌های معین موردنظر انجامیده است.[۱]

(۱۷) این زن را **نباید** در سرای خود **راه دادن** و ازین زن بباید ترسیدن. (داوری و نغزگوی‌کهن، ۱۳۹٦: ۱۵۳)

(۱۸) پس دانایان که نامه **خواهند ساختن** ایذون سزد که هفت چیز به جای آورند. (داوری و نغزگوی‌کهن، ۱۳۹٦: ۱۱۲)

٤-۲ نمود مستمر یک ساخت پیاپی؟

دربارهٔ نحوهٔ شکل‌گیری ساخت نمود مستمر در زبان فارسی با قطعیت نمی‌توان سخن گفت، گرچه با توجه به رفتارهای واژی-نحوی در این ساخت، می‌توان فرضیاتی را درخصوص شکل‌گیری آن مطرح کرد. به باور اندرسون (Anderson, 2006: 147, 149, 306)، یکی از بافت‌های نحوی که بستر مناسبی برای شکل‌گیری ساخت‌های معین و مشخصاً ردهٔ دوگانه می‌باشد، ساخت افعال پیاپی[۲] (Aikhenvald, 2018) می‌باشد. ساخت نمود مستمر تا حد قابل‌توجهی ویژگی‌های دستوری یک ساخت پیاپی را از خود بروز می‌دهد. برخی از ویژگی‌ها به‌پیروی از ایکنوالد (Ibid) به شرح ذیلند:

- ساخت نمود مستمر تک محمولی است. فعل «داشتن» در این ساخت به‌علت رنگ‌باختگی معنایی و معین‌شدگی حاصل از آن، قادر به فرافکنی ساخت موضوعی مستقل نیست و گذرایی کل ساخت مستمر توسط هستهٔ واژگانی تعیین می‌شود. از این قاعده تحت عنوان ساخت موضوعی همگانی واحد[۳] نام برده می‌شود (Ibid: 41).
- ساخت نمود مستمر تک‌بندی است. امکان درج وابسته‌سازهایی چون «که» میان دو سازه نیست: «*داشتم که می‌رفتم»

۱. گفتنی است که کاربرد ساخت‌های «باید» + مصدر مرخم (مانند *باید رفت*) و «خواستن» + متمم زمان‌دار مانند (*می‌خوام برم*) در فارسی معاصر از تأثیرات معین‌شدگی این افعال در دورهٔ کلاسیک است. به اعتقاد داوری و نغزگوی‌کهن (۱۳۹٦)، حضور متمم زمان‌دار در مقایسه با متمم مصدری در مورد فعل «باید» تغییری متأخر در نحو تاریخی زبان فارسی است (ص. ۱۵۳)، حال آنکه در مورد فعل «خواستن»، حضور متمم زمان‌دار در مقایسه با متمم مصدری تغییری متقدم است (ص. ۱۱۲).

2. serial verb constructions
3. single overall argument structure

- ساخت نمود مستمر تک‌رویدادی است. این ویژگی نشأت‌گرفته از تک‌محمولی و تک-بندی بودن آن است و تجسم یک رویداد واحد در ذهن سخنوران فارسی است.
- ساخت نمود مستمر یک واحد نوایی یک‌پارچه است و امکان حضور وقفۀ آوایی میان دو سازه نیست.
- مثال‌های (۱۵) نشان می‌دهند که مقوله‌های دستوری چون زمان، وجه، شخص و شمار (مثال‌های الف– پ) و نمود (مثال پ) به‌صورت همسان میان دو سازه نشانه‌گذاری می-شوند.[۱] در صورت حضور یک عنصر وجهی در ساخت مستمر، آن عنصر وجهی بر هر دو سازه سیطره می یابد. در مثال (۱۹) فعل وجهی «شاید» بر هر دو هستۀ تصریفی سیطره دارد.

(۱۹) شاید **داشتم آهنگ گوش می‌دادم** که متوجه تماست نشدم.

- عدم حضور نشانۀ نفی در ساخت نمود مستمر نکته‌ای است که برخی از محققان به ان اشاره کرده‌اند.[۲] اما آیا عدم امکان منفی‌سازی، ساخت نمود مستمر را از قرار گرفتن در طبقۀ افعال پیاپی دور می‌کند؟ بر اساس آنچه که از استدلال‌های ایکنوالد (Ibid: 30-32) برمی‌آید می‌توان گفت که ارزش صدق/کذب در افعال پیاپی بایستی یکسان باشد، حال این ارزش منفی یا مثبت باشد. درصورت حضور نشانۀ نفی چه به‌صورت یگانه[۳] و چه به-صورت همسان[۴] (Ibid: 106)، سیطرۀ منفی‌سازی کل ساخت پیاپی را دربرمی‌گیرد. در ساخت نمود مستمر این ارزش تنها مثبت است چراکه از منظر معناشناختی، تحقق رویداد بیان‌شده توسط هستۀ واژگانی منوط است به مثبت بودن ارزش قطبیت در فعل «داشتن»؛ آن‌چنان که منطقی نیست بگوییم «*دارم درس نمی‌خونم»؛ به‌سخنی دیگر، وقوع کنش *خواندن* تنها درصورت وجود هستاری به نام *درس* امکان‌پذیر است.
- در ساخت نمود مستمر اشتراک موضوع دیده می‌شود. درواقع نشانه‌گذاری فاعل در هر دو هستۀ تصریفی، این ساخت را به یک ساخت پیاپی شبیه می‌سازد. البته باید چنین فرض کرد که در مراحل پیشین شکل‌گیری این ساخت، تسهیم موضوع دوم یعنی مفعول انجام

---

۱. نمود در مثال (پ) در برخی از منابع کاملِ مستمر (perfect progressive) خوانده شده است (Khomeijani Farhani, 1990: 158).

۲. نگاه کنید به (Taleghani, 2008: 133-134؛ Anderson, 2006: 225؛ Vafaeian, 2018: 136-138).

3. single
4. concordant

گرفتـه اسـت. داوری و نغزگـوی‌کهـن (Davari & Naghzguy-Kohan, 2018: 174-178) بافت نحوی‌ای که موجبات تسهیم مفعول را فراهم آورده اسـت، سـاخت موصـولی درنظر گرفته‌اند (مثال ٤) که با بازتحلیل فعل «داشتن» بـه‌عنـوان یـک فعـل معـین، امکـان فرافکنی ساخت موضوعی مستقل از این فعل علی‌رغم متعددی بودن آن در مقام یک فعـل واژگانی سلب شده و تعیین گذرایی کل ساخت مسـتمر بـه هسـتهٔ واژگـانی محـوّل شـده است، چنانچه در فارسی امروز، هستهٔ واژگانی در این ساخت می‌تواند از طبقهٔ افعـال لازم انتخاب شود.

ایکنوالد (Ibid: 125-126) خود ساخت نمود مستمر در زبان فارسی را یک ساخت پیـاپی درنظر نمی‌گیرد و معتقد است برخلاف شباهت صوری، این ساخت را با استناد به عدم امکـان منفی‌سازی، انحصار بخش فرعی تنها به فعل «داشـتن» و وجـود محـدودیت‌هـایی دررابطـه بـا معانی و مقوله‌های نقشی بیان‌شده توسط این ساخت نمی‌توان یک ساخت پیاپی محسوب کرد. اظهارنظر ایکنوالد بسیار مختصر است و نگارنده را با ابهاماتی روبه‌رو ساخته است، بااین‌وجود، ذکر چند نکته در تأیید پیاپی بودن ساخت مستمر ضروری است:

- پیشتر عنوان شد که عدم امکان منفی‌سازی را نمی‌توان استدلال محکمی بر پیاپی نبودن این ساخت درنظر گرفت، به‌خصوص که ویژگی‌های دیگر یک ساخت پیاپی در ساخت نمـود مستمر بروز کرده است. ارزش قطبیـت در ایـن سـاخت یکسـان و برآمـده از خصوصـیت معنایی فعل «داشتن» می‌باشد.
- افعال دیگری چون «رفتن، آمدن، برگشتن، گرفتن، برداشتن و ایسـتادن» نیـز بـرای نمـایش نمود به‌کار می‌روند (ر.ک. نغزگوی‌کهن، ۱۳۸۹؛ داوری و نغزگوی‌کهـن، ۱۳۹٦). بـه‌عنـوان مثال، «گرفتن» در مثال (۲۰) نمایشگر نمود آغازی است و رفتارهایی مشابه بـا «داشـتن» از خود نشان می‌دهد. گفتنی است که «رفتن، آمدن، برگشتن» در طبقهٔ افعال حرکتی، «گـرفتن، برداشتن» در طبقهٔ افعال انتقالی[1] و «ایستادن» در طبقهٔ افعال وضعیتی[2] قرار می‌گیرند. افعالی که از منظر معنایی به طبقهٔ مشخصی از جمله حرکتی و وضعیتی تعلّـق دارنـد، گزینـه‌هـای مناسبی هستند تا از طریق پیاپی‌سازی و دستوری‌شدگی برای نمـایش نمـود بـه‌کـار گرفتـه شوند (Aikhenvald, Ibid: 58). بنابراین، می‌توان گفت که این افعال که طبقه بسـته‌ای را

1. transfer verbs
2. posture verbs

تشکیل می‌دهند و خصوصیات معناشناختی ویژه‌ای دارند، برای نمایش نمودهای مختلف در زبان فارسی وارد فرایند پیاپی‌سازی شده‌اند، لذا این تنها «داشتن» در زبان فارسی نیست که می‌تواند از طریق پیاپی‌سازی برای نمایش نمود به‌کار گرفته شود.

(۲۰) الف. منم از فرط عصبانیت **گرفتم زدم** تو دهنش. (نشانه‌گذاری همسان زمان و فاعل)[1]

ب. دلم می‌خواست **بگیرم بزنم** تو دهنش. (نشانه‌گذاری همسان وجه)

پ. **شاید** من از کوره دررفتم، **گرفتم زدم** تو دهنش (تسهیم وجهیت برداشتی)

ت. ایشون از کوره درفته، **گرفته (است) زده (است)** تو دهن مردِ. (نشانه‌گذاری همسان نمود)

ث. * نگرفتم زدم تو دهنش/* گرفتم نزدم تو دهنش. (عدم امکان منفی‌سازی)

- در تأیید اینکه عدم امکان منفی‌سازی نمی‌تواند توجیه مناسبی برای پیاپی نبودن ساخت نمود مستمر تلقّی شود، باید گفت که هیچ‌کدام از افعال نمودنمای نامبرده قابلیت منفی-سازی ندارند.
- افعال نمودنمای فوق در مقایسه با فعل «داشتن» تفاوت‌هایی نیز دارند. به‌عنوان مثال، در ساخت نمود مستمر، هیچ محدودیتی برای گزینش هستهٔ واژگانی از طبقهٔ خاصی از افعال اعمال نمی‌شود (راسخ‌مهند، ۱۳۹۳). در این ساخت، هستهٔ واژگانی حتی می‌تواند از افعال ایستا انتخاب شود، مانند *دارم احساس می‌کنم*؛ درصورتی که در افعال فوق چنین محدودیت‌هایی دیده می‌شود، مانند «* گرفت احساس کرد». افعال فوق چون در مرحلهٔ گذار از فعل واژگانی به فعل نمودنمای معین هستند، ممکن است مخاطب را در درک مفهوم این ساخت با ایهام روبه‌رو سازند (انوشه، ۱۳۹۷). در مثال (۲۱)، یک تفسیر، خوانش نمودی برای فعل «گرفتن» است که به تک‌رویدادی بودن جمله منجر می‌شود. تفسیر دیگر خوانش واژگانی برای این فعل است که به دورویدادی بودن و دوبندی بودن جمله می‌انجامد، درصورتی که ساخت نمود مستمر از این مرحله گذر کرده و فعل «داشتن» تنها خوانش استمراری و تک‌بندی بودن را بر جمله تحمیل می‌کند. ساخت نمود

۱. نشانه‌گذاری همسان زمان ضروری نیست، مانند *گرفتم بزنمش*، *دیدم بچه‌س گناه داره*. در ساخت مستمر نشانه‌گذاری همسان زمان ضروری است.

مستمر قابلیت مجهول‌سازی دارد (مثال ۲۲)، حال آنکه این امکان برای فعلی چون «گرفتن» وجود ندارد، مانند «*پارچه گرفته شد پاره شد». نکتهٔ جالب دیگر این است که برخی از افعال نمودنمای فوق می‌توانند در ساخت نمود استمرار صرف شوند (انوشه، ۱۳۹۷) (مثال ۲۳). تفاوت‌های مذکور مبیّن این حقیقت هستند که فعل «داشتن» از میزان دستوری‌شدگی بیشتری در مقایسه با افعال نمودنمای «رفتن، آمدن، برگشتن، گرفتن، برداشتن، ایستادن» برخوردار است. ازاین‌رو است که راسخ‌مهند (۱۳۹۳) «داشتن» را یک فعل معین و افعال نمودنمای دیگر را دوگانه[1] می‌خواند.

(۲۱) نامه‌رو گرفت پاره‌کرد.

(۲۲) من تازه **داشتم استخدام می‌شدم** که بچه‌م به دنیا اومد.

(۲۳) سربازها **داشتند می‌گرفتند می‌خوابیدند** که صدایی شنیدند.

تنها نکته‌ای که این نگارنده را در پیاپی انگاشتن ساخت نمود مستمر اندکی باتردید مواجه می‌سازد، این اظهارنظر ایکنوالد است که می‌گوید اجزاء ساخت‌های پیاپی نمی‌توانند صورت-های متفاوتی در تصریف زمان و نمود داشته باشند؛ نیز هیچ محدودیتی دررابطه با تصریف زمان، وجه و وجهیت در این ساخت‌ها دیده نمی‌شود (Ibid: 123). گرچه صورت‌های تصریفی در ساخت مستمر یکسان هستند (مثال‌های ۱۵)، اما این اَشکال تصریفی با محدودیت‌هایی نیز مواجه هستند، مثلاً این ساخت در وجه التزامی و امری و زمان آینده صرف نمی‌شود.

براساس ویژگی‌های فوق می‌توان مدعی شد که ساخت نمود مستمر در طبقه‌ای از ساخت-های پیاپی قرار می‌گیرد که ایکنوالد (2018: 6) نامتقارن[2] می‌خواند. در ساخت پیاپی نامتقارن، یک فعل از طبقهٔ دستوری و معنایی باز و یک فعل از طبقهٔ دستوری و معنایی بسته، به‌ترتیب بخش اصلی و فرعی این ساخت را تشکیل می‌دهند. بخش فرعی بیانگر مقوله‌های دستوری چون جهت‌نمایی، زمان و نمود برای کل ساخت می‌باشد و برای بازنمایی این مقوله‌ها به‌شدت تمایل به دستوری‌شدگی دارد درحالی که بعد از دستوری‌شدگی و خارج از ساخت پیاپی، همچنان معنای واژگانی خود را حفظ می‌کند (Ibid: 55). این سه ویژگی هر سه در مورد ساخت نمود مستمر صادق است: فعل «داشتن» به‌عنوان بخش فرعی از طبقهٔ افعال ملکی

1. double
2. asymmetrical

انتخاب شده و در مجاورت فعل دیگری از هر طبقهٔ معنایی قرار می‌گیرد، سپس بـرای نمـایش نمود دستخوش معین‌شدگی می‌شود، حال آنکه همچنان معنی واژگانی خود را خارج از بافـت مذکور حفظ می‌کند.[۱] اندرسن (Anderson, 2006: 13) معتقد است زمانی را که یـک تـوالی دو فعلی، تک بندی و تک‌رویدادی در یک ساخت پیاپی به یک ساخت معین تبدیل مـی‌شـود، نمی‌توان رصد کرد، اما زمانی که نقش پیش‌فرض یکی از آن دو فعل، بازنمایی دسـتوری یکـی از مقوله‌های دستوری چون نمود و وجهیت باشد، می‌تـوان گفـت کـه آن سـاخت پیـاپی وارد مرحلهٔ معین‌شدگی شده است. بنابراین، باتوجه به اینکه فعل «داشتن» تنها معنای دستوری یافته است، می‌توان ساخت نمود مستمر را یک ساخت پیاپیِ معـین‌شـده تصـور کـرد کـه از افعـال نمودنمای فوق چون «گرفتن» به‌دلایل تفاوت‌های رفتـاری مـذکور فاصـله گرفتـه و در مـرزی بینابین افعال پیاپی و افعال معینی چون «خواستن» قرار گرفته است.

مجموعاً می‌توان بر روی پیوستار معین‌شدگی ابتدا افعـالی چـون «گـرفتن» را قـرار داد کـه میزان دستوری‌شدگی کمتری از «داشتن» را نشان می‌دهد. این افعال نیز از طریـق پیـاپی‌سـازی برای نمایش نمود به‌کار گرفته شده و به‌پیروی از راسخ‌مهند (۱۳۹۳) سـاخت دوگانـه خوانـده می‌شوند. در میانهٔ این پیوستار ساخت نمود مستمر قرار می‌گیرد که یـک سـاخت پیـاپی معـین می‌باشد و به دلایلی که پیشتر ذکر شد، میزان بالاتری از معین‌شدگی را در مقایسـه بـا سـاخت دوگانه به نمایش می‌گذارد. در انتهای این نمودار، ساخت آینده قرار می‌گیرد کـه یـک سـاخت معینِ تمارعیار است و به دلایلی که در ادامه بـه آن خـواهیم پرداخـت (چـون تصـریف یگانـهٔ شخص و شمار در مقایسه با ساخت مستمر)، بالاترین میزان دستوری‌شـدگی را در مقایسـه بـا ساخت مستمر و دوگانه از خود نشان می‌دهد. این پیوستار در (۲٤) آمده است.[۲]

---

۱. پیاپی بودن ساخت مستمر در برخی آثار اشاره شده است (Taleghani, 2008؛ انوشه، ۱۳۹۷).

۲. نگارنده در این مقاله، ساخت آیندهٔ در زبان فارسی تنها یک ساخت معین درنظر می‌گیرد و درخصوص پیاپی بـودن ایـن ساخت موضعی اختیار نمی‌کند. معیارهای موردنظر وی، دستوری‌شدگی فعل «خواستن» برای ارجاع به زمان آینـده و تـک-بندی بودن این ساخت می‌باشد (Anderson, 2006: 7). اندرسون (Ibid:320-321) ساخت‌های متممی را (چه مـتمم به‌صورن بندی یا چه اسمی باشد)، یکی از منابع نحوی برای شکل‌گیری ساخت‌هـای معـین- هسـته مـی‌پنـدارد و یکـی از علائم متممی بودنِ ساخت معین در مراحل پیشین شکل‌گیری را متمم مصدری درنظر می‌گیرد. لـذا بـا توجـه بـه اینکـه در دورهٔ فارسی کلاسیک، متمم فعل «خواستن» به هر دو صورت کامل و مرخم ظاهر می‌شده است و در فارسی امروز تنها بـه-صورت مرخم کاربرد دارد (مثال ۲)، می‌توان محتمل دانست که فرضیهٔ پیاپی بودنِ سـاخت آینـده- هـم‌چنـان کـه طالقـانی (Taleghani, 2008: 121) مطرح می‌کند، صحیح نباشد. گفتنی است که انوشه (۱۳۹۷: ۸۰) در ردّ پیاپی بـودن سـاخت آینده، عدم همسان بودن شکل‌های تصریفی زمان، شخص و شمار میان «خواستن» و فعل اصلی را مبنای استدلال خود قرار

(۲٤) پیوستار دستوری‌شدگی در افعال «گرفتن، داشتن، خواستن»

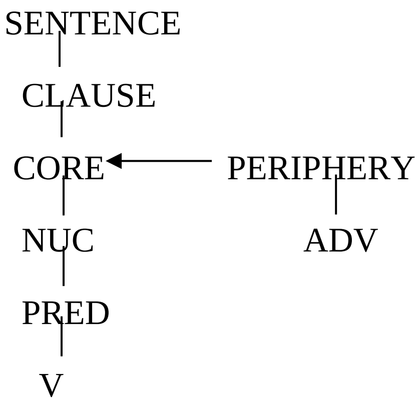
ساخت افعال دوگانه ← ساخت افعال پیاپی ← ساخت افعال معین

«گرفتن» > «داشتن» > «خواستن»

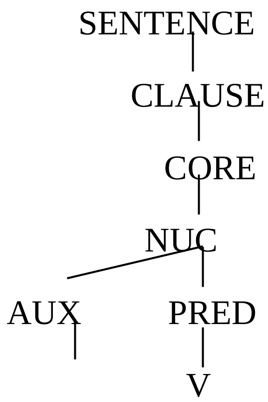
٤-۳ افعال معین در ساخت لایه‌ای بند

٤-۳-۱ «باید» در ساخت لایه‌ای بند

نمایش ساخت لایه‌ای بند در جملاتی که فعل معین «باید» را در خود دارند، منوط است به تعیین هویت دقیق این تکواژ آزاد. تاکنون در این مقاله از «باید» به‌عنوان یک فعل معین یاد کرده‌ایم، اما بی‌شک رفتارهایی را در این تکواژ می‌توان دید که گمان قید بودن آن را در سر می‌پروراند. در ساخت لایه‌ای بند، سازه‌هایی که قید می‌باشند، در حاشیهٔ مرکز قرار می‌گیرند و در حقیقت نقش افزوده می‌یابند (شکل ٦)، حال آنکه افعال معین در فرافکنی عملگر بازنمایی می‌شوند. شایان ذکر است که ون‌ولین (Van Valin, 2005: 13) افعال معینی را که در تشکیل هسته شرکت می‌کنند، به‌صورت شکل ۷ نمایش می‌دهد، مانند فعل معین be در ساخت مجهول انگلیسی.



شکل ٦- قید در ساخت لایه‌ای بند



شکل ۷- فعل معین در ساخت لایه‌ای بند

می‌دهد. این استدلال درجهت پیاپی نبودن این ساخت نیز موجه نیست، چراکه امکان نشانه‌گذاری این مشخصه‌های دستوری به‌صورت یگانه در یک ساخت پیاپی امکان‌پذیر است (Aikhenvald, 2018: 103).

برای تعیین هویت دقیق این تکواژ با استفاده از معیارهای مقوله‌زدایی[1] در هاینه و نروگ (Heine & Narrog, 2010) نشان می‌دهیم گرچه مقوله‌زدایی در مورد «باید» در جریان است، اما هنوز ویژگی‌هایی در آن وجود دارد که آن را در قلمرو فعلی حفظ می‌کند.

- تمایل به از دست دادن صیغه‌های تصریفی: مصدر «بایستن» در فارسی معاصر تا حد زیادی تمایل خود را برای تصریف در زمان، نمود و وجه را از دست داده است و تنها صورت‌های تصریفی باقی‌مانده از این مصدر، صورت‌های «می‌باید، بایست، می‌بایست، می‌بایستی، بایستی» در کنار «باید» می‌باشد. حضور همین صیغه‌های تصریفی کافی است تا «باید» را هم‌چنان یک مقولهٔ فعلی محسوب کنیم. نکتهٔ دیگری که دربارهٔ «باید» به آن باید توجه کرد، خنثی‌شدگی این تکواژ دربرابر مقولهٔ زمان است به‌گونه‌ای که امکان همراهی افعالی در هر دو زمان حال و گذشته را داراست، مانند جملات *باید برم* و *باید می‌رفتی*. این امر خود حاکی از دستوری‌شدگی و مقوله‌زدایی ناشی از آن است. مهمترین شکل تصریفی که «باید» را هم‌چنان در قلمرو افعال معین نگه می‌دارد، میزبانی پیشوند نفی می-باشد (باطنی، ۱۲٤ :۱۳٤۸).
- عدم تمایل به پذیرش تکواژهای اشتقاقی: این ویژگی گرچه تا حد زیادی در مورد «باید» از بین رفته است، اما هنوز واژه‌ای چون «بایسته» را می‌توان یافت که از ترکیب ستاک گذشته «بایستن» و وند اشتقاقی «ـِ» ساخته می‌شود، (مثال ۲۵).

(۲۵) به‌رغم همهٔ تلاش‌های صورت‌گرفته متأسفانه اقدامات بایسته و شایسته‌ای برای توسعه و رونق شهر زنجان انجام نشده است. (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۸/۰۵/۲۳)

- تمایل به عدم توصیف‌ناپذیری توسط قید: این موضوع درمورد «باید» صادق نیست. در مثال (۲٦)، قید «بسیار» در مقام توصیفگر «باید» ایفای نقش می‌کند. در صورت حذف «بسیار» جمله نادستوری می‌شود. «شاید» از دیگر تکواژهایی است که می‌تواند به‌عنوان توصیفگر برای «باید» ایفای نقش کند (مثال ۲۷).[2]

(۲٦) بسیار باید تلاش کنی تا بتونی از یک دانشگاه خوب بورسیه بگیری.

(۲۷) شاید باید کارهای بیشتری علیه خشونت با سلاح انجام شود. (ایسنا، ۱۳۹۸/۰۵/۱٤)

---

1. decategorization

۲. باطنی (۱۲٤ :۱۳٤۸) بر این باورست که «شاید» برخلاف «باید» به طبقهٔ قیود پیوسته است.

- تمایل به از دست دادن استقلال نحوی: «باید» در دورهٔ فارسی کلاسیک می‌توانسته است پیش یا پس از متمم خود قرار بگیرد (مثال‌های ۲۸). این در حالی است که در فارسی امروز، قلمرو نحوی این تکواژ تنها به پیش از هستهٔ واژگانی محدود شده است. بااین‌وجود، در حوزهٔ پیشافعلی، «باید» مانند قیود به‌راحتی جابه‌جا می‌شود (مثال‌های ۲۹).

(۲۸) الف. این سخنان اینجا **یاد باید کردن**.

ب. هر یکی را **به‌کار بردن** به‌جایگاهی دیگر **باید**. (Lenepveu-Hotz, 2010: 93)

(۲۹) الف. تهران **باید** فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده در منطقه را **متوقف کند**. (انتخاب، ۱۳۹۸/۰۵/۲۱)

ب. تهران باید فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده در منطقه را **باید متوقف کند**.

بنابراین، گرچه مقوله‌زدایی درمورد «باید» در حال وقوع است[1]، اما بروز ویژگی‌های فوق خبر از آن دارد که این تکواژ آزاد همچنان یک فعل معین است و نمی‌توانیم برای نمایش آن در ساخت لایه‌ای بند به شکل ٦ استناد کرده و آن را در حاشیهٔ مرکز قرار دهیم. با کنار گذاشتن شکل ٦، با دو گزینهٔ دیگر برای بازنمایی نحوی «باید» در ساخت لایه‌ای بند مواجه هستیم: بازنمایی آن مطابق با شکل ۷ یا بازنمایی صرفِ آن در فرافکنی عملگر. همان‌گونه که اشاره شد، فعل معین «باید» در جریان مقوله‌زدایی است و بروز برخی از رفتارهای قیدی مانند جابه‌جایی در حوزهٔ پیشافعلی، از آن یک شبه‌قید ساخته است. امکان جابه‌جایی آسان برای «باید» باعث می‌شود که شکل‌گیری هستهٔ بند، نیازمند به هم‌جواری فعل «باید» و فعل اصلی نباشد. این ویژگی برخلاف رفتار نحوی برخی یگر از افعال معین در زبان فارسی است (مثال‌های ۳۰). با درنظر گرفتن این ویژگی نحوی در فعل معین «باید» آن را تنها در فرافکنی عملگر نمایش می‌دهیم که در شکل ۸ دیده می‌شود. استقلال نحوی «باید» از هستهٔ واژگانی را می‌تواند در ساخت هم‌پایه نیز دید به‌شکلی که این فعل قابلیت حذف دارد، مانند هم‌پایگی در جملهٔ *باید دید و [باید] گریست*.

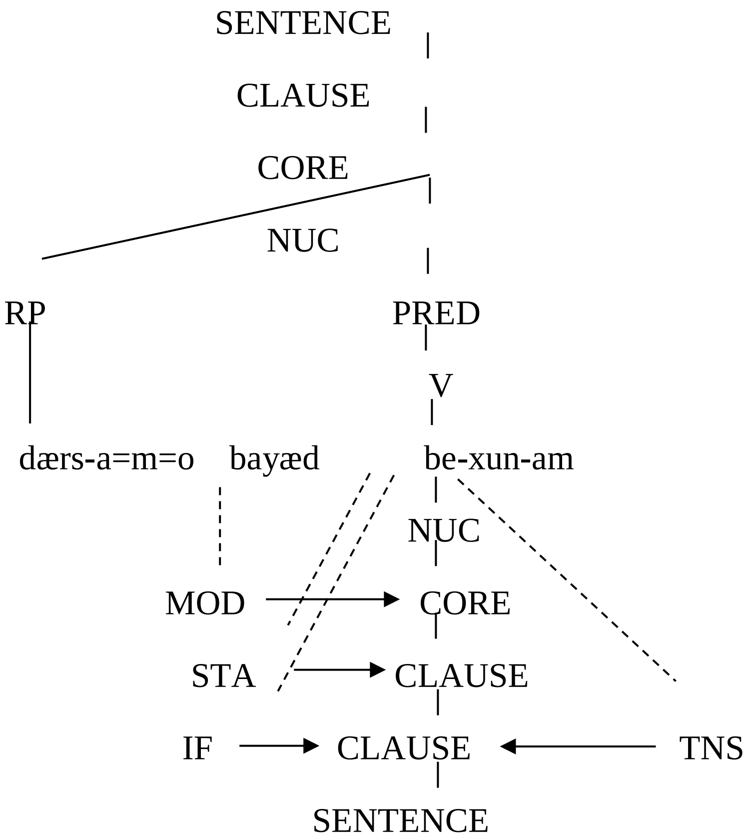
(۳۰) الف. خاتمی، امیرانتظام را جاسوس **خوانده بود**. (عصر ایران، ۱۳۹۷/۰۱/۳۰)

ب. برانکو از پرسپولیس به فیفا **شکایت کرده است**. (شرق‌نیوز، ۱۳۹۸/۰۳/۲۸)

پ. کشف جسدی که در یخچال **پنهان شده بود**. (خبرآنلاین، ۱۳۹۸/۰۳/۲۰)

---

۱. «باید» می‌تواند چون یک اسم تکواژ دستوری جمع بگیرد، مانند *مخاطب این بایدها کیست*.



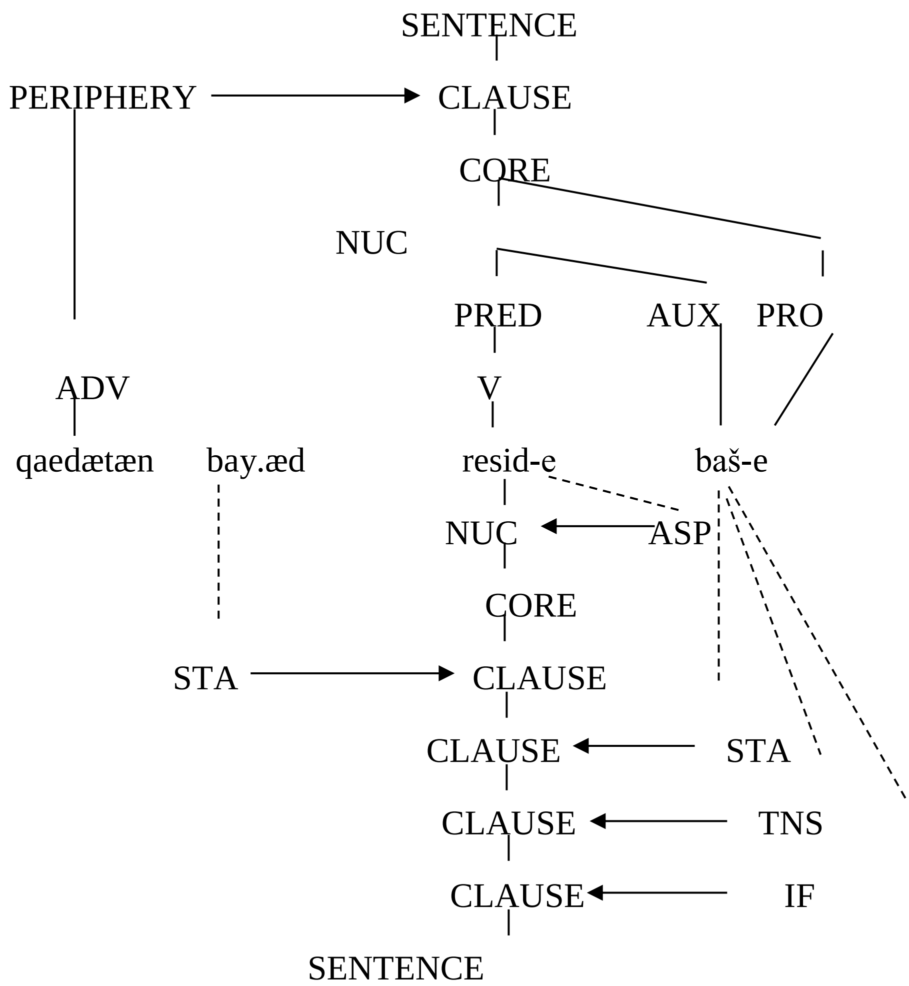
شکل ۸- بازنمایی «بایدِ» تکلیفی در فرافکنی عملگر

گفتنی است که در فرافکنی عملگر برای نمایش وجه از ترکیب وضعیت و نیروی منظوری استفاده می‌شود (Van Valin & LaPolla, 1997: 42). در شکل ۸، وجه التزامی از طریق پیشوند «ب» بازنمایی می‌شود که هم‌زمان نمایانگر وضعیت غیرواقعی[1] (محقَق نشدن کنش) و نیروی منظوری (بیان تمایل گوینده در تحقق کنش) می‌باشد.[2] «باید» به‌عنوان نمایشگر وجهیت تکلیفی در شکل ۸، مرکز در ساخت لایه‌ای بند را در سیطرۀ خود دارد. همان‌گونه که در شکل

1. irrealis

۲. انتخاب پیشوند «ب» برای نمایش وجه التزامی در تاریخ زبان فارسی بی‌جهت نبوده است. این پیشوند در دورۀ فارسی کلاسیک برای نمایش نمود کامل یعنی تحقق یک رویداد در زمان گذشته استفاده می‌شده است (MacKinnon, 1977؛ Estaji & Bubenik, 2007؛ Lenepveu-Hotz, 2018). در فارسی امروز، برای نمایش بیان تمایل در محقَق شدن یک رویداد از همان پیشوند «ب» استفاده می‌کنیم که زمانی محقق شدن یک رویداد در زمان گذشته را به تصویر می‌کشیده است.

۹ می‌بینیم این فعل می‌تواند نمایشگر وجهیت معرفتی بوده و کل بند را در سیطرهٔ خود داشته باشد. در این شکل، ستاک حال «باش» را شکل تکمیلی[1] از مصدر «بودن» درنظر می‌گیریم که چون «ب» بر غیرواقعی بودن یک رویداد یا حالت دلالت می‌کند (Ilkhanipour, 2017). مضافاً اینکه ساختار «ستاک گذشته + ـِ + باش + شناسهٔ فاعلی» چون *رفته باشه* یک ساخت التزامی با نمود کامل می‌باشد (Khomeijani Farahani, 1990: 45)؛ ازاین‌رو، این نگارنده، پسوند «ـِ» را عملگری برای نمایش نمود کامل درنظر می‌گیرد.



شکل ۹- بازنمایی «بایدِ» معرفتی در فرافکنی عملگر

1. suppletive

پس از بررسی فعل «باید» و بازنمایی آن در فرافکنی عملگر، می‌توان برخی از ویژگی‌های مهم واژی- نحوی این فعل را به‌صورت (۳۱) ارائه داد. این ویژگی‌ها خود می‌توانند معیارهایی باشند برای تعیین میزان معین‌شدگی آن نسبت به فعل «خواستن» با توجه بـه ایـن نکتـه کـه در ساخت آیندۀ ترکیبی و ساخت وجهی «باید»، نشانه‌های شخص و شمار تنها بـه‌صـورت یگانـه در آنها نشانه‌گذاری می‌شود.

(۳۱) الف. عدم تصریف شخص و شمار در فعل «باید»: بـروز سـاخت‌واژۀ پـیش‌فـرض در این فعل در ساخت‌های تصریفی گوناگون

ب. خنثی‌شدگی دربرابر مقولۀ زمان

پ. عدم مجاورت اجباری با هستۀ واژگانی

و اما نکتۀ آخر، ازآنجایی که «باید» درنتیجۀ دستوری‌شدگی تنها به یک عملگـر در سـاخت لایه‌ای بند تبدیل شده است و قادر به فرافکنی ساخت موضوعی مستقل نیست، تنها در ساخت منطقی به‌صورت یک عملگر نمایش داده می‌شود. ساخت منطقی در شکل ۸ در (32) ذکر می‌شود که در آن وجهیت تکلیفی «باید» به‌صورت OBLG نمایش داده شده است.

(32) $_{IF}$ SBJ< $_{TNS}$ PRS< $_{STA}$ IRR< $_{MOD}$ OBLG< **do′**[1SG, [**read′**(1SG, dærs)]][1]

۴-۳-۲ «خواستن» در ساخت لایه‌ای بند

فعل «خواستن» در ساخت آیندۀ ترکیبی چون فعل «باید» در مسـیر معـین‌شـدگی برخـی از صیغه‌های تصریفی خود را از دست داده است. از آنجایی که از ایـن سـاخت بـرای ارجـاع بـه زمان آینده استفاده می‌شود، تنها ستاک حال فعل «خواسـتن» بـه‌کـار گرفتـه مـی‌شـود و سـتاک گذشتۀ آن برای شرکت در هیچ ساخت دیگری مانند آینده در گذشته مورد استفاده قرار نمـی‌گیرد. فعل «خواستن» در ساخت مـذکور، میزبـانی پیشـوند التزامـی «ب» را نیـز از دسـت داده است؛ این در حالی است که در فارسی کلاسیک، این پیشوند امکان حضور در ساخت آینده را داشته است (مثال ۳۲).

(۳۲) آنچه زنده‌اند، جمله بخواهند مرد. (سبزواری، ۶۷ :۱۳۸۳)

به‌کارگیری معیارهای (۳۱) ثابت می‌کند که «خواستن» درمقایسه با «باید»، کمتـر دسـتخوش معین‌شدگی شده است. این فعل برخلاف «باید» شکل تصریفی ثابتی ندارد و میزبان مشخصـه-

1. SBJ: subjunctive, PRS: present, IRR: irrealis, OBLG: obligatory

های تصریفی شخص، شمار و زمان است. به همین دلیل است که به‌عنوان هستهٔ تصریفی در ساخت آیندهٔ ترکیبی تلقّی می‌شود. فعل «خواستن» نسبت به مقولهٔ زمان نه‌تنها خنثی نشده است، بلکه نسبت به آن حساسیت دارد و تنها ستاک حال آن در این ساخت مورد استفاده قرار می‌گیرد. نیز برخلاف «باید»، امکان جداسازی آن از هستهٔ واژگانی وجود ندارد و برای تشکیل ساخت آیندهٔ، هستهٔ تصریفی و واژگانی باید در مجاورت یکدیگر باشند (مثال ۳۳). ضرورت مجاورت این دو هسته را می‌توان در حضور اجباری «خواستن» در هم‌پایگی دید (Bonami & Samvelian, 2014) (مثال ٣٤). درحقیقت، چون هستهٔ واژگانی به‌صورت ستاک عریان ظاهر می‌شود، مجاورت آن با هستهٔ تصریفی «خواستن» برای نمایش مقوله‌های زمان، شخص و شمار ضروری است. گفتنی است که میزان رنگ‌باختگی معنایی نیز در فعل «خواستن» در ساخت آینده کمتر از «باید» است، چراکه هنوز برای یک فارسی زبان، معنی «میل و طلب» در فعل «خواستن» قابل‌تشخیص است، گرچه نباید فعل معین «خواستن» در آیندهٔ ترکیبی و فعل واژگانی–وجهیِ «خواستن» در بندهای ایستا/زمان‌دار (مانند *می‌خوام برم*) را خلط کنیم.

(۳۳) الف. سفرهایی درسطح رئیس جمهور به کشورهای همسایه **خواهیم داشت**. (۱۳۹۸/۰۵/۲۸)

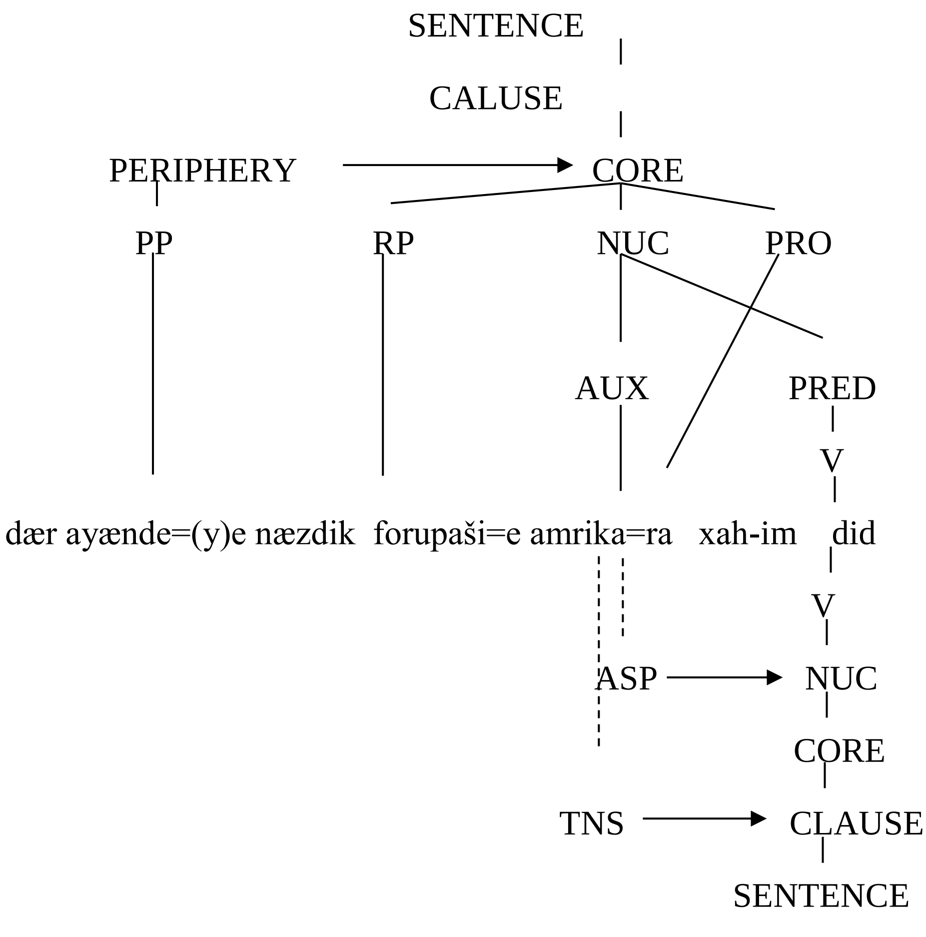
ب. *سفرهایی **خواهیم** درسطح رئیس جمهوری به کشورهای همسایه **داشت**.

(٣٤) به وطن برخواهیم گشت و خانه‌هایمان را [*خواهیم] ساخت.

ویژگی‌های دستوری فوق به‌درستی نشان می‌دهند که «باید» در مسیر معین‌شدگی از «خواستن» در ساخت آینده پیش افتاده است. هیچ تردیدی نیست که هر دو فعل، نمایانگر دو ساخت معین می‌باشند، اما فعل «خواستن» باتوجه به میزبانی مشخصه‌های تصریفی زمان، شخص و شمار– که برآمده از ساخت‌واژهٔ پیش‌فرض هستهٔ واژگانی در این ساخت می‌باشد– برای تشکیل هسته (یعنی NUC) در ساخت لایه‌ای بند، باید در مجاورت هستهٔ واژگانی قرار بگیرد. شکل ۱۰، ساخت لایه‌ای بند در جملهٔ *در آیندهٔ نزدیک فروپاشی آمریکا را خواهیم دید* را نشان می‌دهد.

در شکل ۱۰، ستاک حال «خواه» علاوه بر بازنمایی عملگر زمان، بازنمایی عملگر نمود را نیز برعهده دارد. این امر به تبعیّت از خمین‌جانی فراهانی (Khomeijani Farahani, 1990:

115) صورت گرفته است. وی ساخت آیندهٔ ترکیبی را آیندهٔ قطعی[1] می‌نامد و ستاک حال «خواه» را نمایشگر نمود کامل درنظر می‌گیرد. درمورد حتمی بودن تحقق رویداد در ساخت آینده نمی‌توان با قطعیت سخن گفت (مثال ۳۵)، نیز نمی‌توان تمایل رده‌شناختی ستاک حال را برای تشکیل ساخت‌های آینده و التزامی که به محقق شدن یک رویداد در آینده دلالت می‌کنند، نادیده گرفت (Haspelmath, 1998).



شکل ۱۰- بازنمایی «خواستن» در فرافکنی سازه‌ای و فرافکنی عملگر

(۳۵) آیفون‌های جدید احتمالاً 5G خواهند بود. (ایسنا، ۱۳۹۸/۰۵/۰۷)

1. definite future

در پایان این زیربخش ذکر چند نکته ضروری است. میرزایی (۱۳۹۳) ساخت آیندهٔ ترکیبی را براساس روابط شبکه-پیوند در دستور نقش و ارجاع، نمونه‌ای از وابستگی هسته‌ای[1] درنظر می‌گیرد. اساس پیوند در رابطهٔ وابستگی، اتّکای ساختاری یک واحد زبانی بر واحدی دیگر است و تنها به دو شکل تبلور می‌یابد: وابستگی خواهر[2] یا وابستگی حاشیه‌ای[3] (Van Valin, 2005: 197). در وابستگی خواهر، واحد وابسته، دختر گِرهی بالاتر از خود می‌باشد و زمانی اتفاق می‌افتد که آن واحد وابسته، در نقش موضوع واحد اصلی ظاهر شود، مانند مثال (36a) از زبان انگلیسی که در آن یک واحد وابستهٔ بندی، درنقش موضوع نحوی و معنایی برای محمول shock ظاهر می‌شود. وابستگی حاشیه‌ای نیز زمانی رخ می‌دهد که واحد وابسته به‌عنوان توصیفگر[4] واحد اصلی به ایفای نقش بپردازد؛ در واقع، واحد وابسته مانند یک افزوده برای واحد اصلی می‌باشد. در مثال (36b)، بند وابسته چون قیدی برای محمول see عمل می‌کند. در ساخت آیندهٔ ترکیبی، هیچ وابستگی از نوع خواهر دیده نمی‌شود چراکه «خواستن» تنها یک مقولهٔ دستوری است و قابلیت فرافکنی ساخت موضوعی ندارد؛ تعیین ساخت موضوعی برعهدهٔ هستهٔ واژگانی می‌باشد. در این ساخت، وابستگی حاشیه‌ای نیز دیده نمی‌شود. گرچه فعل «خواستن» نقش ارجاع‌دهی به زمان آینده را برای هستهٔ واژگانی بازی می‌کند، اما حضور «خواستن» درمجاورت آن ضروری است و نمی‌توان آن را یک توصیفگر حاشیه‌ای مانند افزوده‌های زمانی قلمداد کرد؛ افزوده‌های زمانی حذف‌پذیرند ولی حذف شدن «خواستن» منجر به نادستوری شدن جمله می‌شود. لذا، «خواستن» در ساخت لایه‌ای بند، تنها فعل معینی است که حضور آن برای تشکیل هستهٔ در فرافکنی سازه‌ای ضروری است (شکل۱۰).

(36) a. That she arrived late shocked everyone. (وابستگی مرکزی: خواهر)

b. Kim saw Pat after she arrived at the party. (وابستگی مرکزی: حاشیه‌ای)

«خواستن» چون «باید» تنها یک عملگر است و در ساخت منطقی تنها در بازنمایی عملگر نمایش داده می‌شود. بازنمایی عملگر «خواستن» در شکل ۱۰ به‌صورت (37) می‌باشد که در آن نقش این عملگر به‌شکل ترکیبی از زمان و نمود نمایانده می‌شود.

(37) $_{TNS}$PRS< $_{ASP}$PERFECTIVE< **see′**(1PL, فروپاشی آمریکا)

1. nuclear subordination
2. daughter subordination
3. peripheral subordination
4. modifier

٤-۳-۳ «داشتن» در ساخت لایه‌ای بند

در زیربخش ۲-٤ نشان دادیم که ساخت نمود مستمر یک ساخت پیاپی معین‌شده است درحالی که ساخت وجهی «باید» و آیندهٔ با توجه به اینکه از ساخت‌های متممی سرچشمه گرفته‌اند، تنها یک ساخت معین هستند. ویژگی پیاپی بودن در این ساخت خود منجر به بروز رفتارهایی شده است که می‌توان مدعی شد که درجهٔ معین‌شدگی در ساخت مستمر درمقایسه با دو ساخت معین دیگر کمتر است. پیشتر نشان دادیم که معین‌شدگی در ساخت آینده از ساخت معین «باید» کمتر است. حال با به‌کارگیری مشخصه‌های (۳۱) نشان می‌دهیم که میزان دستوری‌شدگی در ساخت مستمر کمتر از ساخت آینده می‌باشد.

تصریف شخص و شمار برخلاف ساخت آینده، در ساخت مستمر به‌صورت دوگانه و همسان می‌باشد. منظور از دوگانه و همسان این است که تصریف شخص و شمار نه‌تنها برروی هر دو فعل در ساخت معین نشانه‌گذاری می‌شود؛ بلکه این نشانه‌گذاری اجباراً یک‌دست می‌باشد. فعل معین «داشتن» در ساخت نمود مستمر چون فعل «خواستن» در ساخت آینده به مقولهٔ زمان حساسیت نشان می‌دهد، البته میزان این حساسیت با توجه به پیاپی بودن ساخت مستمر به‌گونه‌ای است که تصریف زمان برخلاف ساخت آینده به صورت دوگانه و همسان نشانه‌گذاری می‌شود. در ساخت مستمر برخلاف ساخت آینده، مجاورت فعل معین و فعل اصلی ضروری نیست.[1] در مثال (۳۸الف)، این دو سازه در مجاورت هم قرار دارند و در مثال (۳۸ب) به‌وسیلهٔ فاعل از هم جدا شده‌اند. درجهٔ کمتر یک‌پارچگی نحوی در ساخت مستمر را می‌توان در امکان حذف فعل «داشتن» در ساخت‌های همپایهٔ (۳۹) مشاهده کرد. البته گفتنی است که میزان این گسستگی به‌دلیل تک‌بندی بودن ساخت مستمر به‌اندازه‌ای نیست که بتوان فرضاً حرف ربط «که» را میان فعل معین و اصلی قرار داد. درج «که» قطعاً به نادستوری شدن جمله می‌انجامد (مثال ٤۰).

(۳۸) الف. چرا گل‌ها **دارن خشک می‌شن**؟

ب. چرا **دارن** گل‌ها **خشک می‌شن**؟

(۳۹) مهسا داره درس می‌خونه و [داره] برای کنکورش آماده می‌شه.

---

۱. امکان جداسازی فعل معین و فعل اصلی در ساخت مستمر خدشه‌ای به پیاپی بودن این ساخت وارد نمی‌کند. افعال پیاپی در این ساخت‌ها می‌توانند در مجاورت یکدیگر نباشند (Aikhenvald, 2018: 92).

(۴۰) *داشتم که می‌رفتم/ *دارم که می‌رم.

با توجه به پیاپی بودن ساخت مستمر و نشانه‌گذاری همسان مشخصه‌های دستوری برروی فعل «داشتن» و هستهٔ واژگانی و اینکه فعل «داشتن» به‌عنوان یک فعل معین وظیفهٔ نمایش نمود مستمر برای کل ساخت معین را برعهده دارد، نوع اتّصال میان فعل «داشتن» و فعل اصلی را از نوع پیاپی‌سازی هسته‌ای[1] درنظر می‌گیریم (Van Valin & LaPolla, 1997: 459). نوع شبکهٔ دستوری حاصل از نوع وابستگی حاشیه‌ای می‌باشد، چراکه فعل«داشتن» به‌منزلهٔ توصیفگری برای نمایش نمود در هستهٔ واژگانی عمل می‌کند (Van Valin, 2005: 196-197). مهمتر اینکه در ساخت نمود مستمر با وجود پیشوند «می»- که همچنان در زبان فارسی نمایش‌گر نمود ناقص باشد- امکان حذف فعل «داشتن» در ساخت مستمر وجود دارد، مانند بافت گفت‌وگو در مثال (۴۱). امکان حذف «داشتن» در ساخت مستمر، به‌صورت رابطهٔ وابستگی حاشیه‌ای در ساخت لایه‌ای بند نمایش داده می‌شود. ساخت لایه‌ای بند در ساخت مستمر، در شکل ۱۱ آمده است.

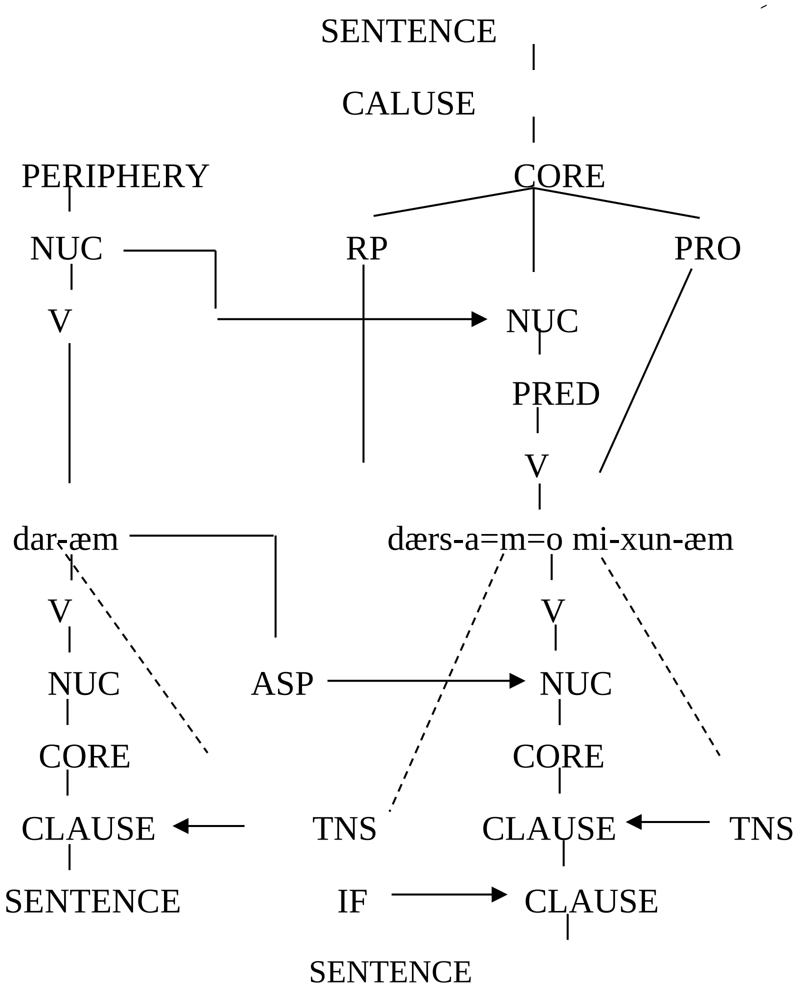
(۴۱) الف. چی کار داری می‌کنی؟

ب. [دارم] درسامُ می‌خونم.

ذکر چند نکتهٔ دیگر در پایان این زیربخش ضروری است. میرزایی (۱۳۹۳) رابطهٔ شبکه-پیوند را در ساخت مستمر شبه‌وابستگی هسته‌ای[2] معرفی می‌کند. لازم به یادآوری است که در رابطهٔ شبه‌وابستگی، تسهیم اجباری حداقل یک عملگر در سطح پیوند ضروری است. نوع پیوند در این ساخت، هسته‌ای است، یعنی واحد پیوندی در محل هسته به واحد اصلی متصل می‌شود. اما نکته‌ای که در استدلال میرزایی مغفول مانده است، این است که هیچ یک از عملگرهای هسته‌ای (ر.ک. ۱۲) را نمی‌توان یافت که اجباراً میان فعل معین و فعل اصلی تسهیم شود. ممکن است جملاتی چون (۱۵پ) که در آنها، نمود به‌عنوان یک عملگر هسته‌ای به‌طور همسان نشانه‌گذاری شده است، ناقض این ادعای نگارنده باشند، ولی با دقت بیشتر درمی‌یابیم که مقولهٔ نمود میان «داشتن» و فعل اصلی تسهیم نشده است، بلکه مستقلاً برروی هر دو فعل نشانه‌گذاری شده است. زمانی می‌توان نوع اتصال در ساخت مستمر را شبه‌وابستگی خواند که حداقل یک عملگر واحد، هر دو هسته در شکل ۱۱ را تحت سیطرهٔ خود قرار دهد (Van

1. nuclear serialization
2. nuclear cosubordination

Valin & LaPolla, 1997: 457)، مانند مثال (۱۹)– که در آن «شاید» بر هر دو فعـل سـیطره دارد، ولی ازآنجایی که «شاید»، بیانگر وجهیت معرفتی و یک عملگـر بنـدی اسـت، نمـی‌تـوان تسهیم آن را، دلیلی بر شبه‌وابستگی در ساخت مستمر دانست. گفتنی است که واحد وابسته در رابطهٔ وابستگی می‌تواند مشخصه‌های تصریفی خود را داشته باشد (Ibid)، مانند هستهٔ «داشتن» در شکل ۱۱ که مستقلاً تصریف زمان را در خود دارد. مضـافاً اینکـه هسـتهٔ «داشـتن» در ایـن شکل، به‌دلیل رنگ‌باختگی و دستوری‌شدگی، تنها یک فعل غیرمحمولی می‌باشد؛ ازاین‌رو، گره بلافصل هستهٔ «داشتن» تنها به‌صورت V نمایش داده شـده اسـت و از گـره PRED بـه‌جهـت محمول نبودنِ «داشتن» صرف‌نظر شده است (Van Valin, 2005: 196).



شکل ۱۱. بازنمایی «داشتن» در ساخت لایه‌ای بند (وابستگی هسته‌ای حاشیه‌ای[1])

1. ad-nuclear subordination

در شکل ۱۱، پیشوند «می» با توجه به حضور فعل «داشتن»- که نمایشگر نمود مستمر است- دیگر به‌صورت نشانهٔ نمایش نمود ناقص بازنمایی نشده است و تنها به‌صورت یک عملگر برای نمایش وجه اخباری در فرافکنی عملگر نمایش داده شده است. لنپوو- هتس (Lenepveu-Hotz, 2018) نشان می‌دهد که با دستوری‌شدگی فعل «داشتن» برای نمایش نمود استمرار در سیر تحولات زبان فارسی، پیشوند «می» از کاربرد خود در مقام نمایشگر نمود مستمر فاصله گرفته و بازنمایی وجه اخباری را برعهده گرفته است.

فعل «داشتن» مانند «باید» و «خواستن» دستوری‌شده می‌باشد و قادر به فرافکنی ساخت موضوعی مستقل نیست. ازاین‌رو، در ساخت منطقی تنها به‌صورت عملگر PROG ظاهر می‌شود. ساخت منطقی در شکل ۱۱ در (42) منظور می‌شود.

(42) $_{IF}$DEC< $_{TNS}$PRS< $_{ASP}$PROG< **do′**[1SG, **study′**[(1SG, dærs)]][1]

۴-۴ «توانستن» در ساخت لایه‌ای بند

در این زیربخش نشان می‌دهیم که فعل «توانستن» کمترین میزان دستوری‌شدگی را درمقایسه با سه فعل دیگر دارد. ابتدا توالی دوفعلی *می‌تونم برم* را درنظر بگیرید. تصریف شخص و شمار به‌صورت همسان در هر دو فعل نشانه‌گذاری می‌شود. پس تنها با اتّکا به ویژگی تصریف شخص و شمار نمی‌توان درجهٔ دستوری‌شدگی را در دو فعل «توانستن» و «داشتن» سنجید. اما طبیعتاً میزان دستوری‌شدگی در «توانستن» کمتر از «باید» و «خواستن» می‌باشد، چراکه تصریف شخص و شمار در این دو فعل به‌صورت منفرد انجام می‌گیرد. حساسیت به مقولهٔ زمان در جملاتی که با «توانستن» شکل می‌گیرند، نه‌تنها وجود دارد، بلکه تصریف زمان باید به‌صورت دوگانه انجام بگیرد (مثال‌های ۱۶). منظور از تصریف دوگانهٔ زمان این است که هر دو فعل باید متناسب با ساختار دستوری جمله در زمان صرف شوند. حال این تصریف یا به‌صورت دوگانهٔ ناهمسان[2] می‌باشد مانند *می‌تونستم بیام*. در این جمله، «می‌تونستم»، ستاک گذشته و «بیام»، ستاک حال را در خود دارند. یا این تصریف به‌صورت دوگانهٔ همسان[3] می‌باشد که در این صورت، فعل «توانستن» و فعل دیگر هر دو یا ستاک حال یا گذشته دارند (مثال‌های ۱۶ت و ث). مقایسهٔ تصریف زمان در «توانستن» با «داشتن» از تنوع

1. DEC: declarative, PROG: progressive
2. non-concordant doubled
3. concordant doubled

بیشتر صیغه‌های تصریفی زمان- محور در فعل «توانستن» و میزان دستوری‌شدگی کمتر آن نسبت به «داشتن» حکایت دارد. این درحالی است که در ساخت مستمر، علی‌رغم تصریف دوگانهٔ زمان، این تصریف تنها به‌صورت همسان انجام می‌پذیرد و امکان تصریف دوگانهٔ نا-همسان مهیا نیست.

در توالی دوفعلی *می‌تونم برم*، مجاورت این دو فعل ضروری نیست و سازه‌های دیگر میان این دو می‌توانند ظاهر شوند (مثال های ٤۳). این ویژگی درمورد فعل «داشتن»- چنانچه در مثال‌های (۳۸) دیدیم- صدق می‌کند، اما میزان یک‌پارچگی نحوی در ساخت مستمر به‌گونه‌ای است که امکان درج حرف ربط «که» میان فعل «داشتن» و فعل اصلی وجود ندارد (مثال ٤۰)، درصورتی که درمورد «توانستن»، می‌توان میان توالی دوفعلی، حرف ربط «که» را قرار داد. در مثال (٤٤)، درج «که» به دستوری بودن جمله آسیبی نمی‌رساند، گرچه به‌نظر گرایش غالب در حذف این حرف ربط می‌باشد.

(٤۳) الف. **می‌تونم** خونه **برم**.

ب. خونه **می‌تونم برم**.

(٤٤) گاهی اوقات حتی قبل از این که علائم این بیماری‌ها ظاهر شود، **می‌توانیم** [که] از طریق معاینه دهان **متوجه** این بیماری‌ها **شویم**. (جام‌جم آنلاین، ۱۳۹۸/۰۵/۳۰)

نکتهٔ دیگری تنها در مورد «توانستن» صادق است و می‌توان آن را استدلالی بر کمترین میزان دستوری‌شدگی در این فعل دانست، امکان تصریف آن در زمان آیندهٔ ترکیبی است (مثال ٤٥الف). این خصوصیت در مورد سه فعل معین دیگر وجود ندارد. این فعل نیز قابلیت همایی با فعل معین «باید» را نیز داراست (مثال ٤٥ب). شایان ذکر است که جملاتی چون (٤٦) را نمی‌توان ناقض این ادعا دانست چراکه در ترکیب *خواهیم خواست*، با حضور همزمان فعل «خواستن» در نقش فعل معین و فعل وجهی-واژگانی روبه‌رو هستیم و فعلی که در ساخت آیندهٔ ترکیبی صرف شده است، درحقیقت، همان فعل وجهی-واژگانی «خواستن» است.

(٤٥) الف. ما **خواهیم توانست** مشکلاتمان را خودمان حل کنیم. (خبرگزاری موج، ۱۳۹٦/۱۰/۱۲)

ب. **باید بتوانیم** مشکلات را به حداقل برسانیم. (خبرگزاری موج، ۱۳۹۷/۰۹/۲۵)

(٤٦) درباره حادثهٔ تروریستی اهواز از وزرای مربوطه **توضیح خـواهیم خواسـت**. (ایسـنا، ۱۳۹۷/۰۷/۰۱)

از مجموعهٔ این شواهد چنین برمی‌آید که فعل «توانستن» به‌لحـاظ تصـریف شخص/شـمار، حساسیت به مقولهٔ زمان، یک‌پارچگی نحوی و همایی بـا افعـال معـین دیگـر کمتـرین درجـهٔ دستوری‌شدگی را در مقایسه با سه فعل دیگر داراست به‌نحوی که می‌توان ادعا کرد علـی‌رغـم رنگ‌باختگی معنایی نسبی در این فعل و گام نهادن آن در مسیر معـین‌شـدگی (ر.ک. زیـربخش ٤-۲)، هنوز از منظر نحوی، قابلیت تشکیل یک ساخت معین را نیافته است. ساخت معین بـه‌لحاظ نحوی، یک ساخت 'تک‌بندی' است که حداقل از یک فعل واژگانی برای تزریـق محتـوای واژگانی و یک فعل معین برای تزریق نقش دستوری (چون زمان، نمود، وجهیت و غیـره)، بـه کل ساخت تشکیل شده است (Anderson, 2006: 7). این در حـالی اسـت کـه امکـان درج حرف ربط «که» در جملاتی چون (٤٤) به‌وضوح بر دوبندی بودن آنها دلالت مـی‌کنـد. ازایـن‌روست که با فعل «توانستن»، علی‌رغم لازم بودن آن از نگاه نحوی، همچون یک فعـل متعـدی از نگاه معناشناختی برخورد می‌شود. به‌سخنی دیگر، این فعل، یک محمولِ کنترلـی دوظرفیتـی است که می‌تواند یک بند زمان‌دار یا بی‌زمان (مانند ترکیب *می‌توان دید*) را به‌عنوان متمم خـود برگزیند.

برای نمایش ساخت لایه‌ای بند در ساخت کنترلی «توانستن» باید درنظر داشته باشیم که چه فعل «توانستن» و چه فعلی که هستهٔ معنایی بنـد مـتمم را تشـکیل مـی‌دهـد، هـر دو محتـوای واژگانی دارند، لذا دو محمول مستقل هستند که هر یک ساخت موضوعی مربـوط بـه خـود را فرافکنی می‌کند، البته در این دو ساخت موضوعی، شرط فاعل یکسان جاری است، یعنی فاعـل به‌عنوان یک موضوع معنایی بین دو ساخت موضوعی تسهیم و هـم‌نمایـه مـی‌شـود. بـا توجـه فرافکنی ساخت موضوعی مستقل، تسهیم اجباری فاعل و امکان درج اختیاری «که»، نوع پیونـد و شبکه را در این ساخت کنترلی، هم‌پایگی مرکزی درنظـر مـی‌گیـریم. دو نکتـه لازم بـه ذکـر است. گرچه متمم بندی در این ساخت یک موضوع معنایی مرکزی بـرای محمـول «توانسـتن» می‌باشد، اما در ساخت لایه‌ای بند، به‌صورت موضوع نحوی مرکزی بازنمایی نمی‌شـود (Van Valin, 2005: 190)؛ ازاین‌رو، تلقّی رابطهٔ وابستگی در این ساخت ناصحیح است. نکتـهٔ دوم این است که در این ساخت کنترلی، می‌توان عملگری چون «باید» را یافت که تنها بـر محمـول

«توانستن» سیطره دارد و شرایط تشکیل رابطۀ هم‌پایگی مرکزی را فراهم سازد، مانند مثال (٤٧). در این مثال، تفسیر جمله چنین است: این الزام برای ایجاد توانمندی در گوینده برای یادگیری زبان انگلیسی ضروری است، ولی هیچ تضمینی برای یادگیری آن وجود ندارد. ساخت لایه‌ای بند در مثال (٤٧) در شکل ۱۲ ترسیم می‌شود. با توجه به اینکه «تواستن» خود یک محمول دوموضوعی است، ساخت منطقی در شکل ۱۲ را بدون بازنمایی عملگرها در (48) نمایش می‌دهیم.

(٤٧) من باید بتونم انگلیسی‌رُ یاد بگیرم.

(48) **tævanestan′**(1SG$_i$, [do′, [1SG$_i$, [**yad.gereftæn′**(1SG$_i$, ENG)]]])

حال بعد از ترسیم ساخت لایه‌ای بند در ساخت‌های دستوری موردنظر معیارهایی را که به کمک آنها میزان معین‌شدگی در آن ساخت‌ها را سنجیدیم به‌صورت ٥١–٤٩ خلاصه می‌کنیم:

(٤٩) تصریف شخص و شمار در ساخت معین

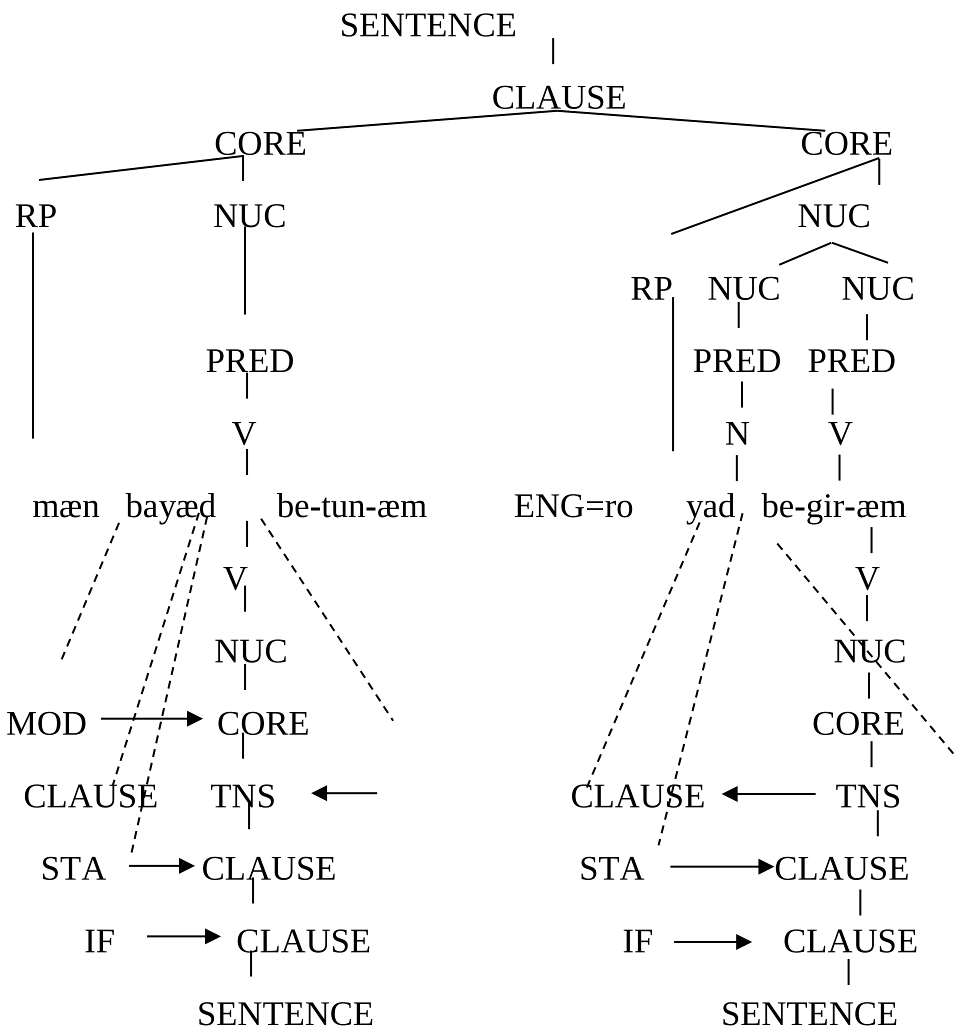
- میزان معین‌شدگی در ساختی که در آن تصریف شخص/شمار به‌صورت یگانه صورت می‌گیرد، بیشتر از ساختی است که در آن تصریف شخص/شمار به‌صورت دوگانه صورت می‌گیرد. براساس این معیار، میزان معین‌شدگی در ساخت معین «باید» و ساخت معین «خواستن» بیشتر از دو ساخت دیگر است.
- میزان معین‌شدگی در ساختی که تصریف یگانۀ شخص/شمار برروی فعل واژگانی می‌-نشیند (یعنی ردۀ فعل واژگانی–هسته) بیشتر از ساختی است که در آن تصریف یگانۀ شخص/شمار برروی فعل معین می‌نشیند (یعنی ردۀ معین– هسته). بر اساس این معیار، میزان معین‌شدگی در ساخت معین «باید» بیشتر از ساخت معین «خواستن» است.

(٥٠) حساسیت به مقولۀ زمان

- میزان معین‌شدگی در ساختی که در آن فعل معین نسبت به مقولۀ زمان خنثی شده باشد، بیشتر است نسبت به ساختی در آن همچنان حساسیت به مقولۀ زمان وجود دارد. براساس این معیار، ساخت معین «باید» بالاترین درجۀ معین‌شدگی را داراست.
- میزان معین‌شدگی در ساختی که تصریف در آن به‌صورت یگانه نشانه‌گذاری شود بیشتر از ساختی است که تصریف زمان در آن به‌صورت دوگانه نشانه‌گذاری می‌شود. براساس این

معیار، میزان معین‌شدگی در ساخت معین «خواستن» بیشتر از ساخت‌های معین «داشتن» و ساخت کنترلی«توانستن» است.

- میزان معین‌شدگی در ساختی که تصریف دوگانهٔ زمان در آن به‌صورت همسان صورت می‌گیرد بیشتر از ساختی است که تصریف دوگانهٔ زمان در آن می‌تواند به‌صورت ناهمسان نیز صورت گیرد. براساس این معیار، میزان معین‌شدگی در ساخت معین «داشتن» بیشتر از ساخت کنترلی «توانستن» است.



شکل ۱۲- ساخت لایه‌ای بند در «توانستن» (هم‌پایگی مرکزی)

(۵۱) یک‌پارچگی نحوی (مجاورت هستۀ واژگانی و هستۀ تصریفی + درج حرف ربط)

- میزان معین‌شدگی در ساختی که مجاورت فعل معین و اصلی در آن ضروری باشد، بیشتر است از ساختی که در آن مجاورت این دو ضروری نباشد. براساس این معیار، معین-شدگی در ساخت معین «خواستن» بیشتر از ساخت معین «داشتن» و ساخت کنترلی «توانستن» است.
- میزان معین‌شدگی در ساختی که مجاورت فعل معین و اصلی در آن ضروری نباشد؛ ازطرفی، امکان درج «که» میان آن دو وجود نداشته باشد، بیشتر از ساختی است که در آن امکان درج «که» میان فعل معین و اصلیِ غیرمجاور وجود دارد. براساس این معیار، معین-شدگی در ساخت معین «داشتن» بیشتر از ساخت کنترلی «توانستن» است.

گفتنی است که معیار (۵۱) قابلیت تعمیم به ساخت معین «باید» را ندارد. فعل «معین» باید در مسیر مقوله‌زدایی قرار گرفته است و علی‌رغم عدم ضرورت مجاورت آن با فعل اصلی و نتیجتاً جابه‌جایی آزادانۀ آن در حوزۀ پیشافعلی چون قیود وجهی مانند «قطعاً، احتمالاً، مطمئناً»، از بالاترین میزان معین‌شدگی برخوردار می‌باشد.

۵. نتیجه‌گیری

هدف از این پژوهش یافتن پاسخ برای این پرسش بود که چگونه ابزارهای دستوری در دستور نقش و ارجاع می‌توانند درجات مختلف معین‌شدگی را بازنمایی کنند. بعد از بررسی پیشینۀ پژوهش دریافتیم که هر یک از افعال معین چهارگانه در مسیر معین‌شدگی گام نهاده‌اند و سپس با به‌کارگیری برخی از ویژگی‌های واژی- نحوی در ساخت‌های موردنظر (ر.ک. ۵۱-۴۹) نشان دادیم که میزان معین‌شدگی در هریک از افعال معین متفاوت است. بالاترین میزان معین‌شدگی در ساخت معین «باید» تبلور یافته است و این میزان به‌تدریج در ساخت‌های معین «خواستن» و «داشتن» و نیز ساخت کنترلی «توانستن» کاهش یافته است. نکتۀ جالب در اینجاست که بازنمایی متفاوت هر یک از این افعال در ساخت لایه‌ای بند، انعکاس درجات متفاوت معین‌شدگی آنها می‌باشد. ساخت کنترلی «توانستن» با نمایش کمترین میزان معین-شدگی، در مفهوم عام، ساختاری دوبندی دارد. تفسیر این جمله در دستور نقش و ارجاع، تشکیل یک [۱]ساخت تک‌بندی و دو محمولی[۴] از نوع هم‌پایگی مرکزی می‌باشد (شکل ۱۲)، یعنی هر محمول علاوه بر تسهیم موضوع اول خود یا همان فاعل، ساخت موضوعی مستقل خود را

در کل ساخت فرافکنی می‌کند (ر.ک. ٤٨). ساخت نمود مستمر بـا نمـایش درجـهٔ بیشـتری از معین‌شدگی درمقایسه با ساخت کنترلی «توانستن»، یک 'ساخت مرکب تک‌بندی و تک‌محمولی' را تشکیل می‌دهد که در آن، دو هسته با هم پیوند برقرار می‌کنند (شـکل ۱۱)؛ هسـتهٔ «داشـتن» به دلیل معین‌شدگی قادر به فرافکنـی سـاخت موضـوعی خـود نیسـت (ر.ک. ٤٢). مطـابق بـا سلسله‌مراتب میان بندی نحوی (شکل ۵)، استحکام/پیوستگی نحوی در وابستگی هسته‌ای بـه-مراتب فراتر است از استحکام نحوی در هـم‌پـایگی مرکـزی. در سـاخت آینـده، بـرخلاف دو ساخت پیشین با یک ساخت مرکب، دیگر روبه‌رو نیستم. آیندهٔ ترکیبی یک 'ساخت سادهٔ تـک-بندی و تک‌محمولی' می‌باشد که در آن فعل معین «خواستن» در مجاورت با هستهٔ بند یا همـان محمول، یک هستهٔ مرکب[1] را تشکیل می‌دهد (شکل‌های ۷ و ۱۰). در این ساخت، فعـل معـین «خواستن» نیز قابلیت فرافکنی ساخت موضوعی ندارد (ر.ک. ۳۷). ساخت معـین «بایـد»ماننـد ساخت آینده، یک 'ساخت سادهٔ تک‌بندی و تک–محمولی' می‌باشد؛ تفـاوت در ایـن اسـت کـه فعل «باید» در این ساخت به اندازه‌ای از معین‌شدگی رسیده اسـت کـه بـرخلاف سـه سـاخت دیگر، تنها در فرافکنی عملگر بازنمایی می‌شود (شکل‌های ۸ و ۹). این فعل چون «خواستن» و «داشتن» ساخت موضوعی مستقل ندارد و تنها در بازنمایی عملگر در سـاخت منطقـی نمـایش داده می‌شود (ر.ک. ۳۲). پس می‌توان نتیجه گرفت که ساخت لایه‌ای بند، متشـکل از فرافکنـی سازه‌ای و فرافکنی عملگر، به‌همراه نظریهٔ اتصال بند– که میزان اسـتحکام نحـوی را در روابـط شبکه–پیوند بازنمایی می‌کند– جملگی ابزارهای دستوری توانمندی در دسـتور نقـش و ارجـاع برای نمایش صوری درجات مختلف معین‌شدگی می‌باشند. در دستور نقش و ارجاع، نزدیک‌تر شدنِ هرچه بیشترِ یک واحد زبانی به فرافکنی عملگر از بیشتر بودن میزان دسـتوری‌شـدگی در آن واحد حکایت دارد. شکل (۱۳) پیوستار معین‌شدگی درساخت‌های چهارگانه را بـه تصـویر می‌کشد. جهت معین‌شدگی در ساخت لایه‌ای بند در این افعال از مرکز بـه هسـته در فرافکنـی سازه‌ای و از هسته در فرافکنی سازه‌ای به عملگر محض در فراکنی عملگر می‌باشد.

1. complex nucleus



شکل ۱۳- پیوستار معین‌شدگی در ساخت‌های چهارگانه

کتابنامه

۱- اخلاقی، فریار، (۱۳۸٦). ”بایستن، شدن و توانستن: سه فعل وجهی در فارسی امروز“، *دستور*، ش. ۳، صص. ۱۳۲-۸۲.

۲- استاجی، اعظم، (۱۳۸۵). ”گذر از مالکیت به نمود در زبان فارسی“، *نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، ش. ۱۹(۱٦)، صص. ۱۵-۱.

۳- انوشه، مزدک، (۱۳۹۷)، ”نمود دستوری در ساخت فعل‌های پیاپی در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا“، *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، س. ۱۱، ش. ۲۰، صص. ۹۱-۷۳.

٤- باطنی، محمدرضا، (۱۳٤۸). *توصیف ساختمان دستور زبان فارسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۵- خانلری، پرویز، (۱۳۷۷). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: انتشارات فردوس.

٦- داوری، شادی، (۱۳۹٤). "از اجبار تا یقین، تکوین و تحول معنای وجهی «باید» بر اساس فرایند معین‌شدگی"، *جشن‌نامۀ دکترکورش صفوی*، تهران: انتشارات سیاهرود، صص. ۱۵۱-۱۱۱.

۷- -------- و نغزگوی‌کهن، مهرداد، (۱۳۹۵). "از اراده تا آینده: دستوری شدگی زمان آینده در فارسی"، *زبان‌شناخت*، س. ۷، ش. ۱۳، صص. ۸۷-۵۹.

۸- -------- و نغزگوی‌کهن، مهرداد، (۱۳۹٦). *افعال معین در زبان فارسی: رویکرد معین-شدگی*، تهران: انتشارات نویسه.

۹- راسخ‌مهند، محمد، (۱۳۹۳). "پیدایش افعال دوگانه در زبان فارسی"، *زبان‌شناسی تطبیقی*، س. ٤، ش. ۷، صص. ۹۵-٦۹.

۱۰-سبزواری، مهدی، (۱۳۸۳). "«دستوری شدن» افعال کمکی فارسی نوین"، *فرهنگ*، ش. ۵۰-٤۹، صص. ۸۲-۵۵.

۱۱-محمودی بختیاری، بهروز، (۱۳۸۷)."ساختواژۀ افعال شاید و باید در زبان فارسی"، *دستور*، ش. ٤، صص. ۱٦۹-۱۵۲.

۱۲-میرزایی، آزاده، (۱۳۹۳). "فعل‌های چندپارۀ زبان فارسی"، *علم زبان*، س. ۲، ش. ۲، صص. ۷۰-۵۳.

۱۳-نغزگوی‌کهن، مهرداد، (۱۳۸۹). "افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی"، *ادب‌پژوهی*، ش. ۱٤، صص. ۱۱۰-۹۳.

۱٤-همایون‌فر، مژگان، (۱۳۹۲). "بررسی روند دستوری‌شدگی فعل‌های وجهی زبان فارسی براساس پارامترهای لِمان"، *دستور*، ش. ۹، صص. ۷۳-۵۰.

15- Aikhenvald, Alexandra. 2018. *Serial Verbs*. Oxford: OUP.

16- Anderson, Gregory. 2006. *Auxiliary Verb Constructions*. Oxford: OUP.

17- Bonami, Oliver & Samvelian, Pollet. 2014. The diversity of inflectional periphrasis in Persian. *Journal of Linguistics* 51(2), 327-382.

18- Davari, Shadi & Naghzguy-Kohan, Mehrdad. 2017. The grammaticalization of progressive aspect in Persian. In *The Grammaticalization of Tense, Aspect, Modality and Evidentiality: A Functional Perspective*, Kees Hengeveld, Heiko Narrog & Hella Olbertz (eds), 163-190. Berlin: De Gruyter.

19- Estaji, Azam & Bubenik, Vit. 2007. On the development of the tense/aspect in Early New and New Persian. *Diachronica* 24(1), 31-55.
20- Ghafar Samar, Reza & Bhatia, Tej. 2017. The future of ‘future’: A Persian perspective on grammaticalization of future marking. *Asia-Pacific Language Variation* 3(2), 130-159.
21- Haspelmath, Martin. 1998. The semantic development of old presents new futures and subjunctive without grammaticalization. *Diachronica* 15(1), 29-62.
22- Heine, Bernd. 1993. *Auxiliaries: Cognitive Forces and Grammaticalization*. Oxford: OUP.
23- Hiene, Bernd & Narrog, Heiko. 2010. Grammaticalization and linguistic analysis. In *The Oxford Handbook of Linguistic Analysis*, Bernd Heine & Heiko Narrog (eds), 401-423. Oxford: OUP.
24- -------------------------------------. 2011. *The Oxford Handbook of Grammaticalization*. Oxford: OUP.
25- Hopper, Paul & Traugott, Elizabeth. 2003. *Grammaticalization*. Cambridge: CUP.
26- Ilkhanipour, Negin. 2017. On subjunctive clauses and irrealis mood in Persian. *Canadian Journal of Linguistics* 63(1), 100-111.
27- Jahani, Carina. 2008. Expressions of future in Classical and New Modern Persian. In *Aspects of Iranian Linguistics*, Simin Karimi, Donald Stilo & Vida Samiian (eds), 175-153, New Castle: Cambridge Scholars Publishing.
28- Kailuweitm Rolf, Wiemer, Björn, Staudinger, Eva & Matasović, Ranko. 2008. *New Applications of Role and Reference Grammar: Diachrony, Grammaticalization and Romance languages*. New Castle: Cambridge Scholars Publishing.
29- Khomeijani Farahani, Ali Akbar. 1990. A Syntactic and Semantic Study of the Tense and Aspect System of Modern Persian. PhD dissertation, the University of Leeds.
30- Kuteva, Tania. 2001. *Auxiliation: An Enquiry into the Nature of Grammaticalization*. Oxford: OUP.
31- Lehmann, Christian. 2002. *Thoughts on Grammaticalization*. Arbeitspapiere des Seminars für Sprachwissenschaft der Universität Erfurt [Working papers of the Department of Linguistics of the University of Erfurt].
32- https://www.christianlehmann.eu/publ/ASSidUE09.pdf
33- Lenepveu-Hotz, Angès. 2010. Des verbes modaux persans et de l'évolution de leur construction entre les Xe et XVIe siècles [Persian modal verbs and the evolution of their construction between the 10th and 16th centuries]. *Studia Iranica* 39(1), 79-107.
34- ---------------------------- 2018. Evolution of the subjunctive in New Persian (10th–20th): From disappearance to reappearance. *Folia Linguistica Historica* 39(2), 421-440.
35- MacKinnon, Colin. 1977. The New Persian Preverb bi-. *Journal of the American Oriental Society* 97(1). 8-26.
36- Nematollahi, Narges. 2014. Development of the progressive construction in Modern Persian. In Proceedings of the 1st Conference on Central Eurasian

Languages and Linguistics, Öner Özçelik & Amber Kennedy Kent (eds), 102-114. Bloomington, Indiana: Indiana University.
37- Taleghani, Azita. 2008. *Modality, Aspect and Negation in Persian*. Amsterdam: John Benjamins.
38- Vafaeian, Ghazaleh. 2018. Progressives in Use and Contact. PhD dissertation, Stockholm University.
39- Van Valin, Robert. 2005. *Exploring the Syntax-Semantics Interface*. Cambridge: CUP.
40- Van Valin, Robert & LaPolla, Randy. 1997: *Syntax: Structure, Meaning and Function*. Cambridge: CUP.

Role and Reference Grammar and Grammaticalization: A Perspective from Auxiliation in Persian

Farhad Moezipour
Shahroud University[1]

Received:2019/8/25 Accepted:2020/3/26

Abstract

This study is concerned with a formal representation of auxiliation in four auxiliary constructions in Persian. These include the modal ‘bayad’ construction, the future tense ‘khastan’ construction, the aspectual ‘dashtan’ construction, and the modal ‘tavanestan’ construction. Conducted within a Role and Reference Grammar framework, the study explored the degree of grammaticalization in each construction utilizing three parameters of person/number inflection, tense-sensitivity, and contiguity. Each construction reacts differently with respect to these parameters to the extent that the auxiliary verb in the relevant construction receives a distinctive syntactic treatment in the layered structure of the clause. ‘Bayad’ is taken to be a fully developed operator exclusively projected in the operator projection. ‘Khastan’, together with the lexical head, forms a complex nucleus demonstrating tense-inflection as well in the operator projection. ‘Dashtan’, constituting a non-predicating nucleus, stands in an ad-nuclear subordinate relation to the lexical head in the progressive construction. ‘Tavanestan’ is the only modal verb within this quadripartite division that fails to constitute an auxiliary construction due to the fact that it predicates a separate argument structure of its own in the spirit of the least amount of semantic bleaching. These all attest to the fact that the syntactic projection of each auxiliary verb in the layered structure of the clause is a reflection of the degree of grammaticalization in the relevant auxiliary construction.

Keywords: Grammaticalization, Auxiliation, Progressive Construction

1- Fm59i@gmail.com